

پیام جهانی

شماره ۱۹۸ مه ۱۹۹۶

### یادداشت ماه

در این ماه جهان بهائی بزرگداشت دو سالروز مهم را برپا می‌دارد. یکی عید بعثت حضرت ربّ اعلی و دیگر صعود حضرت بهاء‌الله. یکی آغاز حماسه‌ای شورانگیز که در اوج لطافت و زیبایی هزاران هزار را به تکاپو و تلاش انداخت تا جایی که دنیائی را از ظهورش پرآوازه ساختند و جان‌های مشتاق را در راهش نثار کردند، و دیگر، پایان حیات عنصری مظهر ظهور الهی که خورشیدوار سر بر آسمان‌ها افراخت و با تحمل رنج‌ها و سختی‌ها چراغی روشن برافروخت که تا ابد فرا راه آدمیان است و سرانجام آنان را به شاهراه صلح و آشتی و دوستی راهبر خواهد شد.

آنان که به ندای حضرت باب پاسخ دادند آنچنان از جان و دل خروشیدند و به سانی سر و دستار در راهش فدا کردند که غریب ستایش و آفرین دور و نزدیک بدرقه راهشان شد. ستایشی که تا دنیا دنیاست همراه آنان و قیام حماسه‌آمیزشان خواهد بود.

آنان که مظهر ظهور الهی را شناختند و سر به فرمان آسمانیش نهادند با ایثار و گذشت و فداکاری اساس و بنیان جامعه‌ای نو و دیانتی نوجو را بنا نهادند. از سنن و آداب کهن و تعصب‌آمیز اجدادی گذشتند و به جهانی از عشق و راستی رو آوردند. زن و مرد آنچنان خود را فدا ساختند که امروز جامعه ستاینندگان اسم اعظم محکم و متین در چهارگوشه جهان استوارست.

در آستانه نقشه چهارساله که در این ماه آغاز می‌شود جامعه بهائی با جهانی پر از ابتلاء رویاروست که سال‌هاست دستخوش دردهای گوناگون و روزافزون می‌باشد. آن چه موفقیت این نقشه را تضمین می‌کند و جامعه را سربلند و قهرمان به قرن بیست و یکم می‌رساند از جمعه بهره‌وری از نیروی سرشار روحانی نهفته در آثار مقدس این امر، استمداد از روح پاک هزاران شهید سرافراز، و پیروی از فداکاری و ایثار هزاران مهاجر پاک‌باخته‌ای است که هم اکنون با نشاط و امید فراوان در گوشه و کنار جهان به تبلیغ امر الهی و گسترش پیام یزدانی در کار و کوشش هستند. زاد و توشه، ما در این تلاش روحانی چیزی جز اینها نیست.

### فهرست مندرجات

از آثار مبارکه / ۳	سفری به سرزمین نیاکان / ۲۴
ترجمه پیام بیت عدل اعظم / ۵	مرا رام خود کن / ۳۱
پیام رضوان، راهنمائی جهانی برای	دانشنامه ایران / ۳۵
سال‌های پایانی یک قرن استثنائی / ۷	آشنائی با هنرمندان جامعه / ۳۷
فروغ گیتی‌افروز شب بعثت / ۱۰	از گلخن فانی به گلشن باقی / ۳۹
ریشه‌کنی فقر و تنگدستی از شرایط اصلی	نامه‌های خوانندگان / ۴۱
صلح بین المللی / ۱۴	اخبار و بشارات جهان بهائی / ۴۴
اثر و اهمیت مصائب حضرت بهاء‌الله / ۱۷	چند اطلاعیّه / ۴۷

شرح عکس‌ها: روی جلد: ستون‌های مقام مقدس اعلی. عکس از Jens von Krogh رجوع کنید به ص ۴۷.  
پشت جلد: شهروندان يك جهان، اثر نسرین شیخ الاسلامی (گایرو) رجوع کنید به ص ۳۷.  
شماره ۱۲ نشریه، تاجکستان الهی ضمیمه این شماره، پیام بهائی است.

چهارم قره الواح مبارکه حضرت عبدالهبا در باره انقطاع از دنیا و تعلق به ملکوت سبحی \*

۱  
هو الابر

بهنیه جناب غلامرضا علیه هب آ الله الابر ملاحظه نمایند

هو الابر

از نظریه ملکوت الحق در سید حق و الله و شید ابتر و در راه خدا برهنه و بی سر و پا یعنی از هر قسمی که آلوده به شون میماند  
برهنه شو و از هر تعلق از راه و حر و خلاص گو سر را در سید محبوب هم فدای کن و جان را در دست دوم بندگان خدا نشانما در پاوی  
سید در آن روز گوار طریقی شمر و دولت به پایان را در محبت او عترت قدیمه من بدایم نظریه تاج کسریه مبارک وقت در حرف  
نه اول ذات و عمارت حضرت سید لشده روحه در کفر و کفر که با عترت درین بود و سلطنت کونین سلطنت یزید و عرش  
لعنت ابر بر او و دولت سر مدبر پس انور به عواقب است نه بدایت و البته جلالت . ع ع

۲  
هو الابر

ت جناب حاج محمد آقا علیه هب آ الله الابر ملاحظه نمایند

هو الابر

در طی پیشانی اینج نفی در این نشه انسانیه اسیر در است افتاده و از هر چه سر سر است و در هر دل بود  
هو سر بی اسیر و خیر نیان است بی کی و محبت سر و سامان بی کی سلطنت جهان خواهد بود و کفر شید و کفر جدید و چند و شوم  
عالم هر مزید جوید تو که هر طایفه محبوب حق هستی و آشفته دل بر مغرور و شمر به دار یوسف لکن از جمیع پیر شون منزله و کعبه سر شو  
راه خدا گیر و تاج انقطاع بر سر نه بر سر پر ملک با هر جالس شو و سلطنت جاوید بطلب آن جوهر تقوی و سر از خدا و انصاف

\* ماخذ دارالانشاء بیت العدل العلم - ۸ شهر آذر ۱۵۲

بصفات محبوب احد و تعلق به خلق و خورشید عالم حضرت پسر کوچک که به نوزائت عمر پاک و تنزیه و تقدیس برین ناسر  
ظاهر و عیان شود و البها علیک

ع ع

۳

هو الله

عشق آباو جناب شهید حسین علیه جناب الله الابر خطه نمایند

هو الله  
در طریقتی عارفان در هر سر ستم است در هر دلی منکر و سوداگر است و جوی در سر آفر طلب و گرفت کرد و سوداخوا  
به حجت حال رحمانی مهربان اگر غایب تصور جوی به ملکوت که تعلق یابد اگر سزده طهر در امر الله مستقیم شود اگر شست جان  
و وسعت و جود و نور و عرفان و حجاب مسکن هر را سار و اگر سرور و سب و سوز و به نجات ملک یوم انشور و مساز شود و اگر طهرین  
قلب خرد و ذکر اطران و اگر ملک لا یقین خواهد در طهر سزده فقر و فنا در سر و اگر سلطنت در جهان طهر با پر خرق ملک و جهان  
و البها علیک و علی اعبا الله . جمله البها علیک

۴

هو الله

تبریز جناب فلاسین علیه بهما الله الابر خطه نمایند

الله الابر

در مؤمن با الله فخر در بیان سوره سوره عیسی است او یافت به سر چشمه آب حیات است و از معین در نوشیدنی  
تا اثرات این مانده است و در جهان ملکوت بجز و فیوضات این حقیقت را بخار از صحرای غیب لا موت طلب نما چه که این  
خالده از حق کمون است نه ظهور در موقع و هن است نه ادراک نتایج امور خوشایه حالت خوشایه حالت . ع ع

# ترجمه پیام بیت عدل اعظم

## از سر گرفته شدن تضییقات در ایران

مورخ ۲ آپریل ۱۹۹۶

خطاب به عموم محافل روحانی ملی

یاران عزیز الهی،

بیت العدل اعظم در آخرین روزهای سال ۱۹۹۵ از امر بسیار نگران‌کننده‌ای در مورد تضییقات وارده بر احبای ایران مطلع گردید، بدین معنی که دادگاه انقلاب جناب ذبیح الله محرمی از احبای یزد را به جرم ارتداد متهم و محکوم کرده است (ارتداد یعنی ترک دیانت اسلام). آزار و تولید مزاحمت برای احبای در سالهای اخیر در شهر یزد مستمر و شدید بوده است. شرح واقعه به قرار ذیل است:

احبای یزد چنان تحت فشار مقامات رسمی بودمانند که یکی از همکاران غیر بهائی جناب محرمی، برای جلوگیری از اخراج وی از کار، عکس او را همراه با شرحی دائر بر اینکه از امر بهائی تبری جسته است در روزنامه درج می‌کند. چون متأسفانه جناب محرمی در همان موقع برای تکذیب این مطلب اقدامی نمی‌کند جامعه یاران در ایران به این نتیجه می‌رسد که مشارالیه نباید بهائی شناخته شود. هنگامی که پس از چند سال جریان آنچه روی داده بود روشن و مشخص می‌گردد، تجدید عضویت جناب محرمی در

جامعه بهائی پذیرفته می‌شود.

سازمان امنیت شهر یزد پس از کشف این موضوع که جناب محرمی در جامعه بهائی پذیرفته شده است وی را مورد بازجوئی قرار می‌دهد. جناب محرمی در این بازجوئی با صداقت مراتب ایمان خود و جریان واقعه را توضیح می‌دهد. سپس جناب محرمی از طرف دادستان یزد بازداشت و به ارتداد متهم می‌شود و دادستان به سبب ارتداد برای وی تقاضای حکم اعدام می‌نماید. جناب محرمی اتهام ارتداد را مردود می‌شمارد و اظهار می‌دارد که صدور چنین حکمی نقض آشکار حقوق انسانی است. بنا بر گزارش‌های رسیده با وجود آنکه جناب محرمی زندانی است و در خطر اعدام قرار دارد، در ایمان به امر بهائی ثابت و مستقیم باقی مانده و با کمال انقطاع با این مخاطره مقابله نموده است. تا کنون هر وقت احبای ایران در شرایط مشابه در صدد پیدا کردن وکیلی برای دفاع از خود بودمانند، هر وکیلی که اقدام به دفاع از بهائیان کرده مورد تهدید قرار گرفته و از ادامه دفاع خودداری نموده است. اما در این مورد برای اولین بار احبای موقت شدند برای دفاع از جناب محرمی وکیلی مسلمان که شخصی شجاع و با

عطوفت و با فراست است استخدام نمایند. این جریانات به برخی از محافل روحانی ملی اطلاع داده شد و توصیه گردید که موضوع را با مقامات دولتی در کشور خود در میان گذارند و تقاضا کنند که بدون توسل به تبلیغات علنی، برای احقاق حق جناب محرمی به دولت ایران فشار آورند. دفتر جامعه بین‌المللی بهائی در سازمان ملل متحد نیز دوائر مربوط را در مؤسسات وابسته به سازمان ملل از این جریان مطلع ساخت.

در آخر ژانویه ۱۹۹۶ بیت العدل اعظم اطلاع یافت که دادگاه جناب محرمی را محکوم به اعدام کرده و وکیل مدافع وی از دیوان عالی کشور تقاضای فرجام نموده است. لذا از تعدادی از محافل روحانی ملی خواسته شد که با انتشار اخبار مربوطه برای جلب حمایت علنی و جدی دول متبوعه خود در محکوم ساختن اقدامی که علیه جناب محرمی صورت گرفته اقدام نمایند. دولت ایران با اعتراضات مؤسسات وابسته به سازمان ملل و انتقاد و سرزنش دول در سراسر جهان مواجه گردید. در ضمن، تعدادی از جوامع بهائی نگرانی عمیق خود را به سفارت ایران در مملکت خود ابراز داشتند.

به سبب دشواری کسب تأیید برای گزارش‌هایی که از جریان این امر می‌رسید، دقیقاً از وضع محکومیت جناب محرمی اطلاع قطعی در دست نبود. لکن حال اطلاع یافته‌ایم که دیوان عالی کشور حکم دادگاه انقلاب را مردود دانسته و موضوع را به دادگاه مدنی احاله کرده است. اگرچه این موضوع رسماً به جناب محرمی و وکیل مدافع وی اطلاع داده نشده است (سکوت مقامات رسمی روش معمول در ایران در مورد بهائیان است)، اما این جریان در نامه

کاردار سفارت ایران در لندن در پاسخ به استفسار یکی از اعضای پارلمان اروپائی تأیید شده که نوشته شده است: "حکم پیشنهادی اعدام" توسط دیوان عالی کشور "نقض شده است". گرچه ظاهراً جان جناب محرمی در خطر نیست، ولکن دادگاه مدنی هنوز درباره اتهامی که به او وارد شده تصمیمی اتخاذ نکرده است و به همین سبب فشار به مقامات ایرانی ادامه می‌یابد تا وادار شوند جناب محرمی را بدون مجازات آزاد کنند.

این گونه رویدادها وحدت جامعه جهانی بهائی را اثبات می‌نماید و جوامع بهائی را که از فداکاری‌های احبای ایران برای اعزاز امرالله الهام می‌گیرند ترغیب می‌نماید تا برای ترویج و انتشار پیام حضرت بهاء‌الله که تنها مایه التیام جراحات جامعه کنونی بشری است مساعی بیشتری مبذول دارند.

با تحیات ابدع ابهی  
بیت العدل اعظم

## پژوهش‌نامه

نشریه جدید پیام بهائی

برای پژوهش در تاریخ، تعالیم  
و احکام دیانت بهائی

شامل مقالات تحقیقی و  
پژوهش‌های اساسی

جزئیات مربوط به انتشار این مجله  
در شماره بعد خواهد آمد.

# پیام رضوان، راهنمایی جهانی برای سال‌های پایانی يك قرن استثنائی

خلاصه، نکات مهم پیام رضوان بیت‌عدل اعظم الهی در مقاله، زیر از  
نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد. ترجمه، مشروح پیام مزبور زینت‌بخش  
شماره، آینده خواهد بود.

یافته و به حقیقت هیچ رهنمود عمده‌ای را ناگفته  
ننهاده است.

پانزده پاراگراف نخستین تجزیه و تحلیل  
پیشرفت‌های کیفی و کمی است که در طی نقشه،  
سه ساله، گذشته حاصل جامعه، جهان‌گستر  
بهائی شده است؛ از توسعه، جمعیت و افزایش  
عدد مؤمنین در سراسر عالم گرفته تا پیشرفت  
در طرح‌های ساختمانی جبل کرمل و شناسائی  
روزافزون امر مبارك توسط رجال و رؤسای ممالک  
و مشارکت وسیع‌تر بهائیان در طرح‌های توسعه،  
اقتصادی و اجتماعی و امور انسانی و بسط روابط  
خارجی جامعه و صدور اعلامیه‌ها و بیانیه‌های  
بهائی در مجامع بین‌المللی و نظائر آن که تفصیلش  
در ضمن اخبار جهان بهائی در سال‌های اخیر  
آمده و تکرار آن ضرورت ندارد.

اما همه، پیشرفت‌های گذشته تنها مقدمه و  
طلیعه‌ای است برای فتوحات آینده که باید موجب  
ترقی آشکاری در مسیر دخول افواج نفوس در  
ظل شریعت الهی گردد و این مقصد تحقق  
نمی‌پذیرد مگر آنکه عاملان خدمت یعنی افراد

پیام رضوان سال ۱۵۲ بدیع (۱۹۹۶ میلادی)  
یکی از مبسوط‌ترین، جامع‌ترین و شورانگیزترین  
پیام‌هائی است که در سال‌های اخیر از معهد اعلیٰ  
بیت‌العدل اعظم الهی خطاب به یاران سراسر  
جهان صادر شده است؛ پیامی است که ۴۲  
پاراگراف را در بر دارد و هر پاراگراف آن مطلبی  
مهم و اساسی را به دقیق‌ترین و عمیق‌ترین وجه  
بیان می‌کند و به راستی تلخیص و ارائه، عصاره  
آن در این سرمقاله کاری پرمخاطره است اما  
چون امکان درج ترجمه، فارسی آن پیام  
الهام‌بخش در این شماره حاصل نیامد ذکر  
مجملی از نکات برجسته، آن ولو نارسا و غیر  
مکفی باشد اذهان خوانندگان را برای مطالعه،  
سنجیده، بعدی آماده‌تر می‌کند.

اهمیت این پیام در آن است که در زمانی  
بس خطیر که بی‌گمان حوادث و تحولات عظیمی  
را در بردارد، زمانی سرنوشت‌ساز و از جمله  
حساس‌ترین ادوار تاریخ بشریت که در آن  
جهان پای در رکاب صلح سیاسی دارد برای  
ارشاد اهل بهاء تا رضوان سال دو هزار صدور

بهائی، جماعات بهائی و تشکیلات بهائی به آنچه بدان مأمور هستند قائم و عامل گردند. باید موجباتی فراهم کرد که در همه جا افراد مطلع و مبلغان فعال و کارگردانان ذی صلاحیت نظم اداری افزایش یابند و موجب ورود افواج مؤمنین جدید در سایه این امر نازنین گردند.

لا اقل سه پاراگراف مفصل این پیام پُرالهام به موضوع نقش فرد و اهمیت ابتکار و مشارکت فعال او در خدمات اختصاص یافته است (۲۰-۲۲). برای اینکه فرد قوای نهفته خود را به منصه بروز رساند باید به محبت حضرت بهاءالله مجهز و مؤید باشد؛ به قوه میثاق تکیه کند؛ از نیروی دعا و مناجات امداد گیرد؛ از مطالعه منظم الواح و آثار مبارکه روح و جان را تغذیه کند؛ به موجب تعالیم الهی رفتار و زندگی نماید و زبان برای تبلیغ امر رحمن بگشاید و از حق طلب نصرت کند. آن وقت است که قوای ملکوتی به یاریش می‌آیند و او را در خدماتش پیروز می‌سازند.

دو پاراگراف ۲۳ و ۲۴ درباره سیر تشکیلات بهائی در جهت بلوغ و پختگی است. بلوغ و پختگی یک محفل روحانی را تنها در نظم و تعدد جلساتش و یا حسن ترتیب امورش نباید جست. یک محفل روحانی بالغ آن است که عامل رشد و گسترش جامعه و اعضای جامعه باشد؛ روابط حسنه با این اعضا برقرار کند؛ حیاتی روحانی در جامعه بهائی بوجود آورد؛ جامعه‌ای پُر تحرک و زنده و با نشاط که همواره در پیشرفت و اعتلاء باشد پرورش دهد.

پاراگراف‌های ۲۵ و ۲۶ به مشخصات یک جامعه بهائی محلی مربوط می‌شود که از چه جهاتی باید ممتاز باشد و از جمله این جهات می‌تواند: وحدت و دوستی، حرکت و

گسترندگی، روحانیت و عمل به اصول حیات بهائی و بالاخره قوت اراده و التزام به طرح‌های تبلیغ و توسعه.

در این پیام ساحت رفیع نیز چون پیام ۲۶ دسامبر ۱۹۹۵، انستیتوها یا مؤسسات تربیت مبلغ و تزئید معلومات امری جای وسیعی را اشغال کرده است. در پاراگراف‌های ۲۷ تا ۳۰ سخن از این می‌رود که چگونه این انستیتوها باید بوجود آیند و پایداری کنند تا منابع انسانی را به وجهی بی‌سابقه پرورش و گسترش دهند. همکاری مشاورین و معاونین برای تمشیت امور انستیتوهای ملی ضروری است و البته علاوه بر آن باید ترتیباتی داد که در سطوح منطقه‌ای و محلی هم یاران بتوانند از معارف بهائی بهره بیشتر گیرند و برای خدمات روحانی و اداری که در پیش دارند آماده‌تر گردند.

در طول نقشه چهارساله استفاده از هنر برای معرفی امر مبارک باید توسعه یابد و تقویت شود. در یکی از دستخط‌های حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه مورخ ۱۰ اکتبر ۱۹۳۲ بیانی قریب به این مضمون آمده است که روزی خواهد آمد که امر مبارک مانند شعله آتش به همه جا تسری خواهد یافت و آن زمانی خواهد بود که روح امر و تعالیم بهائی در صحنه تئاتر و نیز به صورت آثار ادبی و هنری به عامه عرضه خواهد شد. هنر و مظاهر آن بهتر از استدلال عقلی می‌توانند عواطف والا را نزد توده مردم برانگیزند و نفوس را به امر مبارک بکشانند.

در پایان نقشه چهار ساله یعنی در رضوان سال ۲۰۰۰ (۱۵۷ بدیع) مرکز مطالعه، نصوص و الواح و ساختمان ضمیمه، محفظه آثار بین‌المللی کاملاً پایان یافته و مورد بهره‌برداری خواهد بود و مقر دارالتبلیغ بین‌المللی نزدیک به اتمام خواهد



صلحی است. تبلیغ امر الهی و گسترش جوامع و نظامات بهائی جاذب تأییدات الهی خواهد بود و تأییدات الهی چنان فضای معنوی بوجود خواهد آورد که در آن حرکت به سوی صلح اصغر شتاب گیرد.

جامعه بهائی دو رسالت مهم در برابر خویش دارد: یکی برقراری يك جهاد وسیع تبلیغی که همه افراد و جوامع بهائی با شوق و پشتکار در آن سهم و درگیر شوند و با اجرای برنامه‌های وسیع آموزشی بر منابع انسانی جامعه بیفزایند و دیگری تکمیل ساختمان‌های جبل کرم که در مورد آن هرچه فداکاری شود فی الحقیقه توجیه دارد.

البته راه صلح اصغر راهی پُرشیب و فراز و پُریب و خم است. اهل بهاء باید از ناهمواری‌های این راه هراس و نگرانی به دل راه ندهند و مطمئن به وعود الهی، از یاران جانفشان و قوی‌پیمان ایران درس فداکاری و قهرمانی گیرند (پاراگراف‌های ۳۹ و ۴۰).

نقشه‌ای که اینک برابر ماست و ما به اجرای آن متعهد خواهیم بود در یکی از حساس‌ترین ازمینه تاریخ بشری تنظیم شده و باید ما را آماده آن کند که هم در مقابل امتحانات و اقتانات روزگار پای استقامت فشریم و هم برای جامعه سرگردان بشری سرمشق و راهنمایی درست در این مرحله دشوار تحوّل و تطوّر باشیم.

پیام ساحت رفیع با اظهار امیدواری به قیام عمومی احباء در این لحظه مهم و اساسی تاریخی پایان می‌گیرد. ناگفته نماند که به دنبال این پیام عمومی، پیامی به هر يك از قارات یا مناطق عالم اختصاص داده شده است که راهنمایی‌های دقیق‌تری را درباره وظایف یاران در آن قاره یا منطقه در بر دارد.

رسید. با ساختن يك پُل بر روی جاده عمومی، باغ‌های فوقانی و زیرین مقامات به هم متصل خواهد شد. آرایش پنج تراس از سطوح بالای مقام اعلیٰ پایان خواهد یافت و ۴ تراس بالا و دو تراس پائین که تمام نشده در مرحله پیشرفته‌ای واقع خواهد گشت.

در پاراگراف شماره ۲۳ بیت العدل اعظم ادامه و توسعه طرح‌های اقتصادی و اجتماعی و بسط روابط خارجی امر و کوشش در تأثیر و نفوذ در جریان صلح جهانی و تحکیم روابط میان جامعه جهانی بهائی و سازمان ملل متحد را توصیه می‌فرمایند. پاراگراف سی و چهارم مربوط به بشارت تشکیل دو محفل روحانی ملی جدید و عدم امکان ادامه خدمات دو محفل ملی بوروندی و رواندا به علت شرائط نامساعد محیط است که در نتیجه عده محافل روحانی ملی در همان عدد ۱۷۴ ثابت می‌ماند.

در پاراگراف سی و پنجم بشارت محتمل انعقاد مجلسی عظیم در سال ۲۰۰۰ در مرکز جهانی بهائی آمده تا اكمال ساختمان‌های قوس و افتتاح بخش عمده تراس‌های مقام اعلیٰ جشن گرفته شود.

جامعه عالم با شروع نقشه چهارساله وارد يك مرحله انتقالی از تاریخ بشری می‌شود که در آن دو جریان مورد اشاره مرکز ولایت امر الهی یعنی جریان گسیختگی نظم قدیم و نیرو گرفتن و انسجام نظم جدید سرعت می‌گیرد. شبهه نیست که در سال‌های اخیر وحدت نظر بین رهبران عالم در برخورد به مسائل جهانی و حلّ و فصل آنها قوت گرفته و زمینه را برای نوعی اداره عمومی امور جهان هموار نموده است. بی‌گمان جامعه بهائی هرچند نقش مستقیم در استقرار صلح اصغر یا صلح سیاسی ندارد دارای مسئولیتی بارز در تجهیز و تشحیذ روحانی در جهت چنین

# فروع گیتی افروز شبِ بعثت

سیمین شبیانی (شکوهی)

بخش پایانی سلسله مقالات در شکوه و شگفتی‌های میعاد را به مناسبت بعثت فرخنده، حضرت ربّ اعلی (مصادف با ۲۳ مه) در اینجا از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرانیم.

آمیخته بود و از در و دیوار و تمام ذرات آن رایحه، معطری متصاعد گشته. وی از این بوی چنان سرمست شده که پنداری جای خون، باده، عطراکین عشق در رگ‌هایش می‌دود. شرابی بهشتی پیمانه، ستاره‌نشان دلش را لبریز کرده بود که از جوشش آن شراره‌های سوزان بر جاننش افکنده و چنان سکری به او دست داده که سست و بی‌جان و مست و از دست رفته می‌خواند:

امروز درین خانه همی بوی نگارست

زین بوی به هر گوشه نگار بست عیانی  
خون در تن من باده، صرف است ازین بوی  
هر موی ز من هندوی مست است شبانی  
حقیقت از پس پرده، استتار پدیدار شده و  
خورشید بر برترین سپهر نشسته و در بلندترین  
پایگاه آسمانی خویش به نمایش شکوه و عظمت  
خود پرداخته و تجلی ذات الهی بر عالم هستی  
پرتو انداخته بود.

مرد در طریق سودای دوست به خون دل  
خویش آغشته و "به فرّ جذبه، بی‌اتها از سدره  
المنتهی بر سر آمده و هزاران سال از آن سوی  
بی‌سوی برآمده." (جواهر الاسرار)

در آن شب که از دیرگاهی آن را شب قدر  
نامیده بودند آبشاری از نور و بارانی از ستاره  
بر قلب آن مرد فرو می‌ریخت و آسمان با همه،  
پهناوری بی‌مرزش در او می‌آویخت. بر لب  
چشمه، خورشید زلال نور می‌نوشید. عطر و  
رنگ و نگار همه گرد هم بودند. روزی بود اندر  
دل شب نهان که روشنی سماوات خاک را آراسته  
بود و از زمین و کوه و سنگ و درخت آب حیات  
می‌جوشید.

آن شوریده بی‌پروا در پیدائی آن ناپیدا و  
در رویارویی در لقای معشوق به کلی محو شده و  
جز حقیقت عشق در آن میان چیزی باقی نمانده  
بود. "همه او بود و هرچه بود یقین".

مرد با حیرت و شگفتی در خود نظر کرد...  
لیکن خود را گم یافت... چون دوست را باز  
یافته بود... و در شعاع آن خورشید جهانتاب  
دیگر حتی سایه‌ای نیز از خود باقی نمی‌دید زیرا:  
هرکجا آفتاب بتابد، سایه نماند و هر سایه که  
همسایه، آفتاب شود آفتابش در بر گیرد.

روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت  
نتواند نفسی سایه بدان صحرا شد  
در خانه بوی بهار نارنج با بوی معشوق در

خیالش را هاله امید پوشانده و فضای سینهایش انباشته از نور و عطر و زیبایی و نخلهای آرزویش سرسبز و پربار بود و سبک جسم و سبک جان به هر سوئی شتابان، سنگینی ملال آور غم به کلی از میان رفته بود و نشاط بی اندازه‌ای در خود احساس می کرد. به دنبال جذبیه عشق از خویشتن خویش آواره گردیده بود و در بارخانه، محبوب ازلی در نارخانه، عشق می گذاخت. دست توانای عشق در پرده عشاق نغمه‌ای شورانگیز می نواخت و به یک زخمه همه جهان را در رقص آورده بود و زمزمه مهر در خاموشی شبانگاه در آن اطاق در بسته طنین روح پروری داشت. مجلسی خوشتر از خلد برین آراسته بود و از ایوان دل بر فرق کائنات پا نهاده، او به معراج رسیده و آنجا به دیدار آن کس که نور آسمان و زمین از پرتو رویش سرچشمه گرفته نایل شده و همه چیز دنیا برایش به سایه‌های حقیری مبدل شده بود و شمع هستی خویش را در شمع آن محو می یافت. سروش غیب از عرش می آمد و سقف فلک را می شکافت و طرحی تازه و ترانه‌ای نو در جهان طنین می انداخت.

دریای حسن ایزد چون موج می خرامد  
خاک ره از قدومش چون عنبرست امشب  
دائم خوشیم با وی اما به فضل یزدان  
ما دیگریم امشب او دیگرست امشب  
امشب نخسب ای دل می ران به سوی منزل  
کان ناظر نهانی بر منظرست امشب  
والله که خواب امشب بر من حرام باشد  
کاین جان چو مرغ آبی در کوثرست امشب  
شبی بود چون سحر آراسته همه آرزوها و  
خواستهای خویش را در یک نظر بر جمال  
دوست بدست آورده و چون شبی بر سبزه‌ها و

در آن شب به جای نور ماهتاب، آفتاب می درخشید و فروغ آن گیتی را روشن ساخته و جهان را زیر نگین آورده بود. آن عاشق بی قرار خیره خیره به معشوق می نگریست. دل فرورفته، او در موجهای روشن مهر رخت برکنار می کشید و در پرده‌های نور درهم می پیچید و از چاهسار ابدیت آب حیات می نوشید و جانی تازه و دیده‌ای بصیر و نگرنده یافته بود. گویی که آن شب داشت همانند دیروزش نبود و دیدگانی که در آن حال بر اسرار گشوده بود چون دیده گذشته‌اش تار و کم توان به نظر نمی رسید و دلی که در سینهایش می تپید طنین و آوایی دیگر داشت. بارقهای روشن فضای تیره، جاننش را شکافته و پرده‌های تاریکی اوهام ذهنی بشریش را پی در پی فرو انداخته و توده‌هایی از نور بر آن تابانده و رموزی را که در خفایای قلبش لاینحل مانده روشن و آشکار ساخته بود و شعاع رخ ساقی در جام گلگون دلش پرتوی انداخته که عکس رخ یار را در آن منعکس می دید.

مانند بلبلی بر شاخسار گلبن سوری عشق با دلی خونین و آتشین در گلزار اشتیاق چنان ناله و زاری می کرد که گوئی خار را با گل می خواهد از جای برگند و عالمی را برهم زند و از این خروش عاشقانه در زمین و آسمان جوش افکند ؛  
بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت  
و اندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت  
گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست؟  
گفت ما را جلوه دلدار در این کار داشت  
محبوب و معبود او در دل نیمه شب خانه را  
به زیبایی چهره جهان افروزش تابان کرده بود.  
امواج خاطر دل شیفته و آشفته، او سر بر آسمان می زد. عشق زنجیر همه پای بندی‌های او را گسسته و بر همه چیز چیره شده بود. افق

گل‌های عشق بوسه می‌زد. با وجود معشوق از خود خبری نداشت؛

آخر به چه گویم هست از خود خبرم چون نیست  
وز بهر چه گویم نیست با وی نظرم چون هست  
آرزو می‌کرد تا سحرگاه هوشیاری مست و  
حیران در آن خلوتگاه که هیچ ملک مقرب را جز  
او بدان راه نبود با معشوق خویش نرد عشق  
بازد و زمین از گردش باز ایستد و آن شب تا  
صبح ابدیت به طول انجامد و هیچ خروسی در  
جهان بانگ و آواز برنیاورد و آسمان دریچه  
صبح را نگشاید.

از آن خوش‌تر تماشائی تواند بود در عالم  
که بیند دیده، عاشق به خلوت روی دلدارش  
آن شب از پشت ظلمت قرن‌هائی بس دور از  
دشت خاوران از آن "بقعه حمراء" و آن جایگاه  
بهشتی سپیدی سحرگاهی ابدی بر پهنه، گیتی  
گسترده شده بود.

«عالم با بود و نابود خود آرمیده و در  
خلوتخانه، شهود آسوده»، آنجا که:  
«كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» .  
آن دم که زهر دو کون آثار نبود

بر لوح وجود نقش اغیار نبود  
معشوقه و عشق و ما به هم می‌بودیم  
در گوشه، خلوتی که دیار نبود  
آنکه که معشوق از بهر اظهار کمال پرده از  
روی کار بگشود و بر دیده، عاشق جلوه فرمود  
۲ ساعت و ۱۱ دقیقه از شب گذشته بود (پنجم  
جمادی ۱۲۶۰ هـ. ق. - ۶۵ نوروز مطابق با  
ششم خرداد از سال نهنک). در آن وقت وقت و  
هنگامه، هنگام و جوش و خروش رستاخیز و  
"شکوه و شگفتی‌های میعاد" مردم شیراز زیر  
بام‌های خاموش شهر در وادی سکوت و بی‌خبری  
در خواب خفته بودند.

جوان به میهمان خود فرمود: «در آینده این  
شب و این ساعت از بزرگترین اعیاد محسوب  
خواهد شد. شکرکن خدا را که به آرزوی خود  
رسیدی. شما اولین کسی هستی که به من مؤمن  
شده‌ای من باب الله هستم و شما باب الباب.»  
(تاریخ نیل)

مرد زیر لب چند بار تکرار کرد: «باب،  
باب الله، باب.» بارقه‌های نورانی در آسمان  
خاطرش درخشید و سرودی از پیش‌گوئی‌ها و  
مکاشفات یوحنا را در حافظه‌اش روشن ساخت:  
«اوست که می‌آید و جلوس جلیل خداوند  
است و تجسم عشق، همویی که ضامن رستگاری  
رازداران و رفیقان است. اینک اوست که می‌آید  
چهره به چهره، آفتاب تابیده به رخساره‌ها و  
سایه‌ها و آدمیان. وه که تماشای این همه راز را  
جشمی از دیدن نیست. کلید باب، باب و باب  
دیگری.»

نیلوفر شب در پرنیان آسمان می‌شکفت و  
سرشک شادی ستاره‌ها بر چهر زمین می‌چکید و  
شهابی لغزنده خاکدان ترابی را به مینوی جاودانی  
می‌پیوست. هوا و فضا از نفس یار لبریز بود و  
باغ دنیا در آستانه، بهاری جاودان و نسیم  
شیانگامی هوش را می‌ربود. هرمی به سرخی آتش  
و با حرارت آفتاب از بام آن خانه، کوچک در  
شیراز می‌تابید و تا افق‌های دور دست تا  
بی‌نهایت و آن سوی حیات گسترده می‌گردید و  
گیتی از مستی خواب شب تاریک قرون مژه  
می‌گشاد و چشم باز می‌کرد تا بتواند در آینده  
تابش زرین آفتاب را در برکه، آسمان مشاهده  
نماید.

عاشق و معشوق روبروی هم نشسته بودند و  
باب الباب چشمان شیفته و فریفته‌اش را به  
رخساره، محبوب خود دوخته بود و از يك چشم

پای کویان و دست افشان بخواند :  
 افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن  
 مقدمش یا رب مبارک باد بر سرو و سمن  
 تا ابد معمور باد این خانه کز خاک درش  
 هر نفس با بوی رحمن می‌وزد باد یمن  
 خاتم جم را بشارت ده به حسن خاتمت  
 کاسم اعظم کرد ازو کوتاه دست اهرمن  
 جوان از او پرسید : کجا می‌روی؟ باب الباب  
 گفت : می‌روم تا در شهر و بیابان، در کوی و  
 برزن و خیابان، در دشت و کوه، در دره و  
 جنگل و دریا و صحرا مژده بشارت ظهور قائم  
 موعود را بازگویم. حضرت باب با تبسمی لطیف  
 و لبخندی پر از مهر بر او نگریستند و فرمودند :  
 « بنشینید، اگر حالا از اینجا بیرون بروید هر که  
 شما را ببیند خواهد گفت این جوان دیوانه شده  
 است. » (تاریخ نبیل). باب الباب بر دلدار عرضه  
 داشت :

گر لب فرو بندم کنون جانم بجوش آید درون  
 و ز بر سرش آبی زخم بر سر زند او جوش را  
 اگر آنچه را من می‌دانم و بر مردمان پوشیده  
 است می‌دانستند هم اکنون از بنسترهای نرم و  
 خانه‌های گرم خود به بیابانها بیرون می‌شدند و  
 چون ابر بهار های های اشک می‌ریختند و مالهای  
 خود را برای نگهبانی وا می‌داشتند و با من فریاد  
 بر می‌آوردند :

بیائید، بیائید که گلزار دمیدست  
 بیائید، بیائید که دلدار رسیده‌ست  
 بیائید به یکباره همه جان و جهان را  
 به خورشید سپارید که خوش تیغ کشیده‌ست  
 پاسخ شنید که آرام باش. هنوز هنگام  
 آشکاری پیش نیامده است. باید ۱۸ نفر به من  
 مؤمن شوند تا عدد من و یاران بازشناخته‌ام به  
 شماره، حروف "بسم الله الرحمن الرحيم" برسد.

بقیه در ص ۳۰

برهم زدن دریغ داشت. می‌دید که از همه غمها  
 و ظلمت تردیدهایش می‌رهد و قلبش ایمانی تازه  
 و اطمینانی جدید حاصل می‌نماید. بسیار  
 می‌کوشید تا التهاب و هیجان خود را مخفی نگاه  
 دارد اما لرزش پیکر بی‌تابش اسرار بی‌قراریش را  
 نمی‌توانست پنهان کند و راز عشق ناشکیبش را  
 فاش می‌کرد. هرچند به ظاهر آرام و خاموش بود  
 اما آنهمه تب و تاب و شور و سوز و گدازش  
 تبدیل به اشکباری شده بود. پیش پای محبوب  
 به خاک افتاده و می‌نالید و می‌زارید :

نازنین نگارا، از اراده من آن حد باقی گذار  
 تا در بند اراده تو باقی بمانم و از هستم آن ذره  
 بر جا بیه تا خواسته تو را بر جان پذیرم و جز  
 راه تو نیویم و در بندگی تو بکوشم و هر دم بر  
 درگاهت سجود آورم و وجودم و خون ناقابل را  
 به پایت ریزم و به من یاری و توانائی بده تا این  
 بار گرانی که در هنگامه رستاخیز بر دوش  
 گرفته‌ام را نیک به سر منزل مقصود رسانم.

باب الباب گاه در بعضی تجلیات محو می‌شد  
 و لحظه‌ای در برخی تجلیات به خود می‌آمد و  
 هنگامی که به خود می‌آمد از پس تجلی جلوه  
 محبوب را بی‌حجاب می‌دید و نمی‌دانست چه باید  
 بکند. دریافته بود که در وجود او چنان  
 دگرگونی باز آمده و چنان انقلابی در درونش  
 پدیدار گشته که فضای دل بر وی تنگ شده.  
 رفته از خود، سوخته و مدهوش بود. دیگر  
 قدرت پرده‌داری و طاقت آگاهی از آنهمه اسراری  
 که دیده و شنیده بود را نداشت. بی‌اختیار از  
 جای برخاست. از فرط شوق می‌خواست جامه بر  
 تن درد و سر به کوی و برزن و بازار گذارد و  
 خانه به خانه دق الباب کند و کوی به کوی نعره  
 برآورد و جار زند و لبیک گویند و هلهله زنان آن  
 خانه و آن نازنین گرانقدر را به همه نشان دهد و

# ریشه‌گنی فقر و تنگدستی از شرایط اصلی صلح بین‌المللی

هیئت تحریریه

«اغنیاء را از ناله سحرگای فقراء اخبار کنید.»

حضرت بهاء‌الله

شده‌اند<sup>۱</sup> و یاری و نگهداری آنان اکیداً توصیه شده است. از جمله بناهایی که بر گرد مشارق اذکار آینده ساخته خواهد شد، مؤسساتی خواهد بود که به ساخوردگان و فقراء و یتیمان و نظیر آنان رسیدگی خواهد کرد.

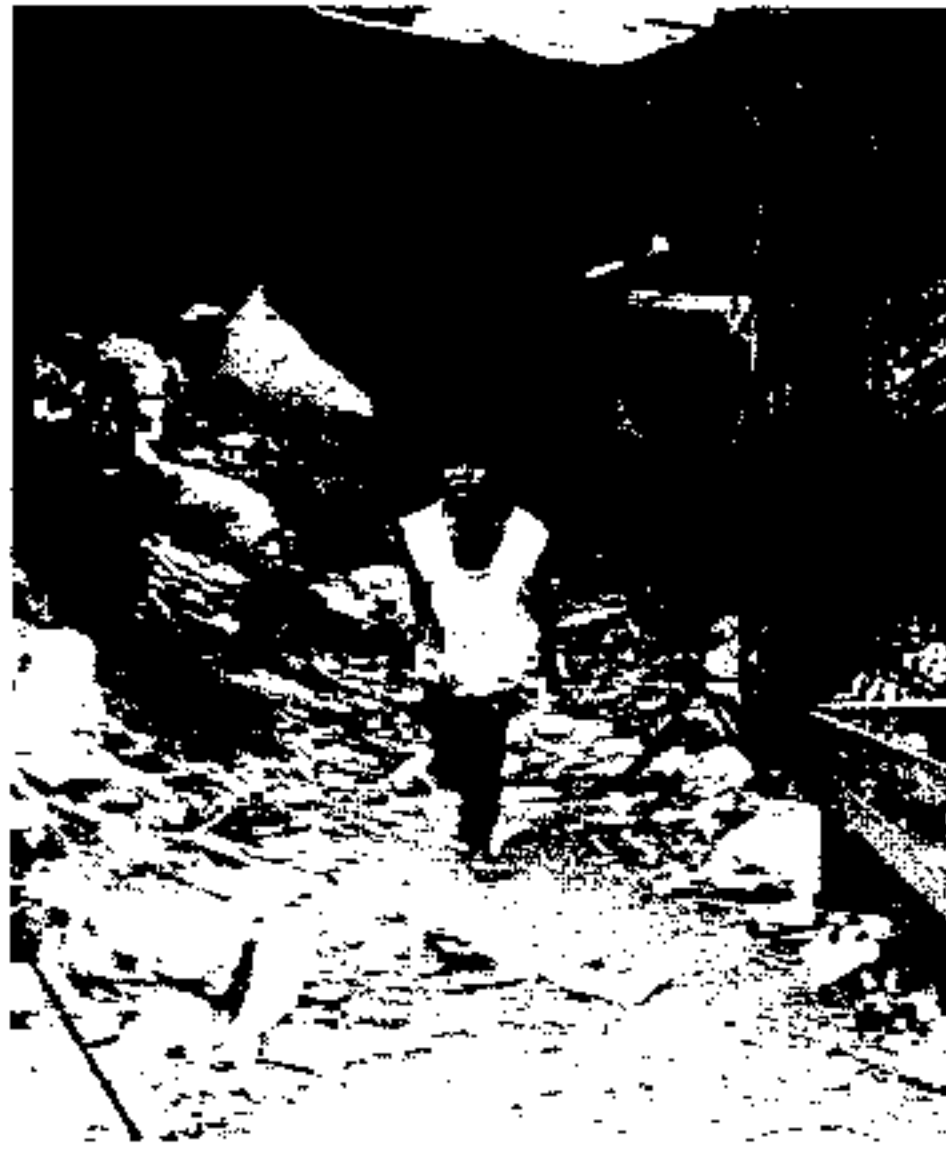
امر بهائی، به خلاف آیین کاتولیک که نظری سخت نامساعد نسبت به کسب ثروت دارد، نیل به ثروت را، پس از حصول بلوغ و از طریق کار شرافتمند و مفید به جامعه، توصیه کرده است.<sup>۲</sup> وجود قانونی چون حکم مقدس حقوق الله، معرف این حقیقت است که امر بهائی جامعه، آینده را جامعه‌ای توانگر و برخوردار از حد مناسب معاش می‌بیند و شکرگزاری از ثروت را که نصیب فرد شده از جمله وظایف روحانی اساسی او قلمداد می‌کند. وقتی به الواح مبارکه، منجمله لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به میسز پارسنز<sup>۳</sup> نگاه کنیم توجهمان به این نکته جلب می‌شود که امر بهائی از یک طرف مشوق کار مولد و تحصیل ثروت است و از سوی دیگر قوانین دقیقی را برای توزیع ثروت و تأمین حد اقل معیشت برای همگان پیشنهاد کرده است.

یکی از نکات لطیف تربیتی که در آثار جمال قدم و مرکز عهد و پیمان اعظمش مشاهده

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۱ دسامبر ۱۹۹۲ تصمیم گرفت که سال ۱۹۹۶ را به نام سال بین‌المللی ریشه‌گنی فقر و تنگدستی اعلام کند. چنانکه در بیانیته «رفاه عالم انسانی» مورخ ۲۲ ژوئن ۱۹۹۵ آمده، پاره‌ای از فرقه‌های مذهبی بر آن بوده‌اند که فقر از خصائص احتراز ناپذیر و طبیعی زندگانی دنیوی است، و «فقط در عالم بعد می‌توان از قید آن رهائی یافت.» در مقابل، مسالك اجتماعی متعددی، چون سوسیالیسم، فقر را پدیده‌ای اجتماعی و حاصل تقسیم غیرعادلانه ثروت و مواهب زندگی و نتیجه مستقیم استثمار برخی از طبقات توسط برخی دیگر می‌دانند.

امر بهائی به یک اعتبار اولین آیین روحانی است که به مسئله تقسیم ثروت توجه کرده، هم افراط در ثروتمندی و هم ابتلاء به حد نهائی فقر و تنگدستی را محکوم نموده است. و علاوه بر این، قوانینی دارد که به موجب آن، ضمن تأمین ثروتمندی عمومی، همه کس از حد اقل معیشت ضروری برخوردار می‌شود.

درست است که در امر بهائی، گدائی و تکدی ممنوع شده است و کار فریضه‌ای اخلاقی است، اما فقراء به عنوان امانت الهی تلقی



روغن و برنج و غیر آن به خانه، تنگدستان می‌فرستادند. ضرورت حمایت از اطفال یتیم موجب شد که محفل ملی جنبه و مؤسسه‌ای را برای نگهداری از آنان بوجود آورد و روشن است که صندوق‌های خیریه یا ملهوفین و مانند آن در طول تاریخ امر در جامعه، مهد امرالله بوجود آمده و به صورتی شایسته یاران تنگدست را مدد رسانده است.

البته ناگفته نباید نهاد که چاره‌جویی فقر فقط در سطح «اقتصاد خرد» مطرح نمی‌شود، علت فقر را و چاره عمده، آن را در سطح «اقتصاد کلان» باید جست. فی المثل دنیا سالی هفتصد و اندی میلیارد دلار به تسلیحات و امور نظامی اختصاص می‌دهد که اگر این مبلغ صرف فقرای مطلق (حدود یک میلیارد نفر) می‌شد، زندگی آنها را ظرف چند سال بهبود آشکار می‌بخشید. رابطه، غیرعادلانه که در مبادله، کالاهای صنعتی با کالاهای کشاورزی و معدنی وجود

می‌شود، ضرورت آموختن حرفه و پیشه‌ای است به همه اطفال، قطع نظر از اینکه از کدام اصل و منشأ باشند یا اینکه در چه رشته‌ای به چه میزانی تحصیل علوم و فنون کنند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که حتی انبیاء و اولیای الهی حرفه و پیشه‌ای می‌دانستند و به کار می‌بردند. لذا امر مبارک از یک طرف آموزش و پرورش عمومی را اعلام و الزام می‌کند و از طرف دیگر با توصیه، تعلیم حرفه و پیشه به هر فرد، خطر بیکاری را که اکنون در سراسر عالم شدت بی‌سابقه گرفته کاهش می‌دهد زیرا حتی در شرایط اقتصادی بحرانی هم، هر فرد می‌تواند با کاردانی خود حد اقل حرفه، مولد کوچکی به راه اندازد و اگر از آن هم باز بماند، بعضی از امور خانه و خانواده را که مستلزم ادای مزد به کارگر حرفه‌ای است، خود انجام دهد. از این رو، تعلیم حرفه و پیشه و حتی هنر به هر طفل باید مد نظر هر خانواده باشد.

از یاد نبریم که در موقع عزیمت مهاجران به دیگر ممالک که بعضاً با دست تهی مبادرت به چنین خدمتی می‌کردند، تشکیلات بهائی کلاس‌هایی برای تعلیم حرفه‌ها و فنون ساده به مهاجرین تأسیس می‌کردند و چه بسا مهاجران که معیشت آینده، خود را در نقاط مهاجرتی مدیون همان تعلیمات حرفه‌ای و فنی اولیه بوده و هستند.

اصل تعاون و تعاضد که در آثار مبارکه این همه درباره آن تأکید شده چاره دیگری برای رهائی بعضی افراد جامعه از فقر است. در جامعه بهائیان ایران چه بسا دیده می‌شد که خانواده‌های غنی به طریقی که به حیثیت خانواده‌های فقیر لطمه نزنند، بدانان کمک مادی می‌کردند. فی المثل اعیاد بهائی را بهانه نموده،

دارد، عامل دیگر فقر و عقب‌ماندگی کشورهای توسعه نیافته است. در میان کالاهای غیرصنعتی (معدنی، کشاورزی و غیره) تنها نفت است که ممالک تولیدکننده توانستند قیمت آن را - برای مدتی - بالا برند، در حالی که انواع کالاهای دیگر صادراتی ممالک فقیر، چون قهوه، کاکائو، برنج و میوه و غیر آن، از نظر قیمت تحت فشار شدید صادرات صنعتی ممالک پیشرفته باقی مانده است. حتی نفت نیز نسبت به نرخ ترقی کالاهای صنعتی غربی تنزل قیمت داشته است.

کشورهای صنعتی<sup>۴</sup> مکرر وعده دادند که سالانه یک درصد تولیدات ناخالص ملی خود را صرف کمک به ممالک فقیر کنند اما یک ثلث این درصد قلیل هم تحقق پیدا نکرده و تازه بخش مهمی از کمکها در جیب زمامداران ممالک آفریقا و امریکای لاتین رفته و نصیبی و سهمی به مردم گرسنه و پابرنه نرسیده است.

هرگاه مبالغی که صرف تولید و قاچاق مواد مخدر و انتقال آن از کشوری به کشوری می‌شود و سلامت جسمی و روحی نسل جوان را در معرض خطر قرار داده است، صرف توسعه و عمران کشورهای فقیر می‌شد، بی‌گمان نتایج مثبت و سازنده‌اش بسیاری از مشکلات امروزی را حل می‌کرد. معاملات آشکار و پنهان سلاح‌های کشتنده و ویران‌کننده از همین مقوله است و این دو، سالانه چند ده میلیارد دلار را که می‌شد در اختیار مستمندان جهان قرار گیرد، به هدر می‌دهد.<sup>۵</sup>

بی‌گمان علل فقر بسیار متعدد است و چاره‌جویی آن هم توسل به وسائل مختلفی را در بخش‌های تربیتی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی اقتضاء می‌کند. دیانت بهائی که به تعالیم و احکام متعددی برای حل مشکل فقر و اختلافات

فاحش سطح زندگی مردم مجهز است، بیش از هر مکتب و نحله، اقتصادی می‌تواند در سال جاری - ۱۹۹۶ م. - در محافل ملی و بین‌المللی مطرح نظر مردم و شخصیت‌های عالم واقع شود، زیرا امر بهائی به تدابیر اقتصادی و اجتماعی اکتفا نمی‌کند، مسئله، ثروت و فقر را از دیدگاهی روحانی و معنوی نیز می‌نگرد و جامع‌تر از هر نظریه، مادی، راه حلی بر مسئله، خطیر فقر ارائه می‌نماید.

سال ۱۹۹۶ ضمناً سالی است که در آن باید بیش از گذشته، اصل تعاون و تعاضد را در زندگی یومیه، خود به کار بست و در امور خیریه، تا آنجا که در بنیه، فرد و جامعه است پیشقدم بود.

#### یادداشت‌ها

۱- در کلمات مبارکه، مکنونه چنین آمده است: «ای اغنیای ارض، فقراء امانت منند در میان شما، پس امانت مرا درست حفظ نمائید و به راحت نفس خود تمام نپردازید.»

۲- از جمله در لوح مبارک طرازات می‌فرمایند: «بعد از تحقق وجود و بلوغ، ثروت لازم و این ثروت اگر از صنعت و اقتراف حاصل شود، نزد اهل خرد ممدوح و مقبول است» (مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، لانگنه‌این، ۱۳۷ ب، ص ۱۷).

۳- ر. ک. بدایع الآثار، جلد اول، بی‌بی، ۱۹۱۴ م، صص ۱۸۹-۱۹۲.

۴- هفت کشور صنعتی جهان با ۱۵ درصد جمعیت دنیا، در حدود ۸۰ درصد تولیدات جهان را صاحبند (نوول ابزرواتور، اکتبر ۹۵).

۵- معاملات قاچاق اسلحه را تا ده میلیارد دلار در سال تخمین می‌زنند (کوریه انترناسیونال، ۱۰-۱۶ مارس ۹۴).



# اثر و اهمیت مصائب حضرت بهاء الله

دکتر سیروس علائی

حضرت بهاء الله که مرکز و محور این امرند، غفلت ورزند.

در تابستان ۱۹۵۳ توانستم در کنفرانس بین‌المللی استکهلم شرکت کنم. در این انجمن، نطق کوتاه ولی عمیق جناب جرج تانزندا که یکی از چهارده ایادی حاضر در این اجتماع بود، تأثیر عمیقی در قلب و ذهنم کرد که تا کنون از یاد نرفته است. ناگهان با شخصی روبرو شده بودم که نه تنها به این جریان ظاهراً عادی و طبیعی توجه خاص کرده بود، بلکه در پی چاره، موضوع نطق خود را "اهمیت مصائب حضرت بهاء الله" قرار داده بود. او که قبلاً کشیشی عالی‌قدر در کلیسای انگلستان بود، عقیده داشت که جهان گسترده، مسیحی را انوار ساطع از حضرت مسیح به وجود آورده و گردانیده است. هر شخصیت دیگری در عالم مسیحیت هر قدر هم والا و معتبر باشد، و نیز تعالیم و رهبری کلیسا طائف حول مسیح است، و برای پیشرفت وسیع امر بهائی نیز باید همه چیز طائف حول حضرت بهاء الله باشد.

در همان ایام به آسانی قابل درک بود که اگر بعضی مصدقین غربی پس از چندی کنار می‌روند، بیشتر به این جهت است که با آنکه مجذوب برخی تعالیم روحانی و اجتماعی و یا کارائی مؤسسات امری شده‌اند، ولی رابطه‌ای با حضرت بهاء الله برقرار نکرده‌اند. به بیان دیگر عشق

منظور این مقاله، کوتاه ذکر تاریخ مصائب حضرت بهاء الله نیست، حتی به صورت اجمال. به این ناملايمات در الواح و آثار مبارکه به تکرار اشاره شده است، و شرح و تفصیل آن را می‌توان در کتب تاریخ امر بهائی مطالعه کرد. هدف این سطور بررسی اهمیت و اثر خاص این مصائب است و تفاوتی که با مصائب سایرین دارد.

در دهه پنجاه (۵۹ - ۱۹۵۰) وقتی در آلمان مشغول تحصیل شدم، آنچه زود و آسان دریافتم این بود که در غرب امر بهائی را بیشتر از طریق آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی ربّانی می‌شناسند، و با این دو شخصیت والا منطبق می‌سازند، و حضرت بهاء الله در فاصله‌ای بعید پشت پرده‌ای ضخیم و سنگین، از ذهن دوستان به دورند. این جریان به نظر عادی می‌نمود، چه حضرت عبدالبهاء بودند که امر الهی را به غرب معرفی فرمودند، و سپس با سفرهای پُربرکت خود، آئین بهائی را در اروپا و امریکا توسعه دادند. بعد از ایشان توقیعات و ترجمه‌های حضرت شوقی ربّانی بود که احبای غرب را با اصول امر و نظم اداری آن آشنا ساخت. بنا بر این توجه خاص غرب به این دو شخصیت روحانی می‌بایست امری کاملاً طبیعی تلقی شود. تنها نگرانی این بود که مبدا جریان مذکور سبب گردد که بعضی نفوس از توجه به نفس

بهاء را به دل نگرفته‌اند. این است که به اندک بادی می‌لرزند، و در مواجهه با مشکلی ناچیز خاموش می‌شوند. جرج تانزند همان وقت عقیده داشت که باید معرفی شخصیت حضرت بهاء‌الله را در قلب معارف امری قرار داد، تا عموم اهل بهاء از قدیم و جدید، عشق به حضرتش را در ضمیر خود حس کنند و با نیروی حاصل از این ارتباط روحانی به خدمت و انتشار امرش پردازند و به بیان "آن اعمالوا حدودی حباً لجمالی" جامه عمل پوشانند.

در یکی دو دهه اخیر تحت هدایت بیت العدل اعظم، اقدامات وسیعی در مورد انتشار نام و شرح زندگی حضرت بهاء‌الله صورت گرفته است. از جمله کتاب محقق دانشمند جناب حسن موقر بالیوزی تحت عنوان "بهاء‌الله، سلطان جلال" ۲ در سال ۱۹۸۰ در متجاوز از پانصد صفحه منتشر شده و جناب ادیب طاهرزاده کتاب "ظهور حضرت بهاء‌الله" ۳ را در چهار جلد تألیف نموده و دفتر اطلاعات عمومی جامعه بین‌المللی بهائی در سال ۱۹۹۲ به مناسبت سده صعود مبارک، بیانیه‌ای کوتاه ولی جامع به نام "بهاء‌الله" ۴ در نسخه‌های فراوان تهیه و توزیع کرده است. در نتیجه چنین اقداماتی که همچنان ادامه دارد، هر فرد بهائی اگر هم به زبان‌های نزولی الواح آشنا نباشد، می‌تواند شخصیت حضرت بهاء‌الله را بیشتر و بهتر از سابق بشناسد، و رابطه‌ای روحانی با آن شمس حقیقت برقرار کند. باید گفت که آرزوی جرج تانزند اینک برآورده شده است.

اما آن نطق مختصر و پرمطلب ایشان که در کنفرانس استکهلم ایراد شد، مورد عنایت و تصویب حضرت شوقی ربّانی قرار گرفت، چه در کتاب عالم بهائی که زیر نظر حضرتش بود، در سال ۱۹۵۶ در صدر بخش مقالات به چاپ

رسید. سعی نگارنده آنست که در این مقاله، کوتاه جان کلام ایشان را با بیانی ساده و با توضیح لازم منعکس کنم، و معتقدم که مطالب آن سخنرانی همیشه و دست کم تا آخر دور بهائی تازه و شایسته مطالعه است.

در آغاز این مطالعه باید پرسش‌های زیر را مطرح کرد:

چرا الواح و آثار امسری به تکرار یادآور مصائب حضرت بهاء‌الله است؟

چرا این مصائب در بسیاری از مقالات و کتب بهائی به تفصیل مذکور است؟

چرا هر سال، دست کم در شب صعود مبارک، ما گرد هم می‌نشینیم و از مصائب حضرتش یاد می‌کنیم؟

بطور کلی ذکر مکرر وقایعی مانند شهادت حضرت باب و حوادث عاشورا و به صلیب زدن حضرت مسیح، چه هدفی را تعقیب می‌کند؟

اگر منظور اینست که ما متأثر و متألم شویم که غم و غصه در عالم فراوانست، و از ناله و اندوه حاصلی بر نمی‌خیزد. اگر هدف آنست که بر این نفوس مقدسه رقت آوریم و دلسوزی کنیم که آنان به گواهی خویش، داوطلب بلایا و رزایا بوده‌اند، و کجا نیازی به اشکافشانی و غمخواری ما دارند. راستی جواب این سؤالات چیست؟

جرج تانزند در مقاله خود می‌گوید که «مناجات‌های حضرت بهاء‌الله در درجه اول یادآوری مصائب ایشانست، و حضرتش اراده داشته‌اند که ما بلایای ایشان را به یاد آوریم، و در مورد آن بلایا به تفکر و اندیشه پردازیم.»

حضرت بهاء‌الله در لوح احمد می‌فرمایند: «... ثم ذکر آیامی فی آیامک ثم غربتی و غربتی فی هذا السجن البعید.» ۶ مضمون تقریبی بیان مبارک اینست که سرگذشت مرا در آیام زندگی خود ذکر کن و غم و غربت مرا در این زندان دور به

۵- بعد از طی این مراحل به نجات و امان روحانی می‌رسد.

حضرت بهاء‌الله در بخش آخر لوح احتراق بعد از ذکر مصائب می‌فرمایند: «أَنْ يَا عَلِيَّ قَبْلَ أَكْبَرِ أَنْ أَشْكُرَ اللَّهَ بِهَذَا اللَّوْحِ الَّذِي تَجِدُ مِنْهُ رَائِحَةَ مَظْلُومِيَّتِي وَ مَا أَنَا فِيهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَعْبُودِ الْعَالَمِينَ. لَوْ يَقْرَأُ الْعِبَادَ طَرَأً وَ يَتَفَكَّرُونَ فِيهِ لِيَضْرِبُ فِي كُلِّ عَرَقٍ مِنْ عَرُوقِهِمْ نَاراً يَشْتَعَلُ مِنْهَا الْعَالَمِينَ»<sup>۸</sup> مضمون بیان مبارک این است که ای علی اکبر، خداوند را برای این لوح شاکر باش، لوحی که رائحه مظلومیت مرا از آن می‌شنوی، و از آنچه در راه خدا بر ما گذشته است، خبر می‌گیری. اگر مردمان این لوح را تلاوت کنند و در آن تفکر نمایند، در هر رگی از رگهایشان آتشی افروخته می‌شود که عالمها از آن مشتعل می‌گردد. بر اساس این بیان مبارک راهی که حضرت بهاء‌الله برای دخول در قلعه حب خود نشان داده‌اند، از جمله تعمق و تفکر در مصائب ایشانست.

جرج تانزند می‌گوید: «تمام پیامبران می‌بایست مخالفت و ظلم را تحمل کنند. با گذشت اعصار و رشد جامعه انسانی، هرچه به زمان حاضر نزدیکتر می‌شویم، این مخالفتها و ظلمها فزونی می‌گیرد و شدیدتر می‌شود. حضرت مسیح و حضرت باب شهید شدند و حضرت بهاء‌الله يك عمر از كأس بلا نوشیدند.» او سپس انواع مختلف شهادت را بر می‌شمارد:

- ۱- شهیدی که دلیرانه شربت شهادت را در يك جرعه سر می‌کشد.
- ۲- مؤمنی که مشکلات را به همان صورتی که پیش می‌آید، می‌پذیرد، و از لذت‌های زندگی يك به يك صرف نظر می‌کند، و شربت شهادت را جرعه به جرعه می‌نوشد.
- ۳- نفس مقدسی که خود را به کلی فراموش

یاد آر. جمله بعدی در لوح احمد نوعی نتیجه‌گیری از جمله قبلی است: «و کن مستقیماً فی حبی بحیث لن یحوّل قلبک ولو تضرب بسیوف الاعداء و یمنعک کلّ من فی السموات و الارضین...» مضمون تقریبی بیان مبارک این است که در محبت من به درجه‌ای ثابت باش که قلب تو هرگز از حب من منحرف نشود ولو هدف شمشیرهای دشمنان قرار گیرد، و آنچه در زمین و آسمانست تو را از محبت من منع کند.

بر اساس این بیانات هدف از ذکر مصائب حضرت بهاء‌الله تفکر و اندیشه در صدمات و لطماتی است که به حضرتش وارد شده است، و این تأمل و تعمق باید به ثبوت و رسوخ در محبت آن مظهر الهی انجامد، و به عشق به جمال مبارک منتهی شود، و آن حب و عشق نجات و امان روحانی شخص را تضمین کند، چه در کلمات مکتونه عربی می‌فرمایند: «یا ابن الوجود حبی حصنی من دخل قیه نجی و امن و من اعرض غوی و هلك.»<sup>۷</sup> مضمون بیان مبارک اینست که ای پسر وجود، دوستی من قلعه من است، هر که داخل شد نجات یافت و به ایمنی رسید، و هر آنکه اعراض کرد- و داخل نشد- گمراه شد و به هلاکت رسید.

بطور خلاصه می‌توان گفت که در این تحول، روح انسانی از پنج مرحله متوالی می‌گذرد:

- ۱- مصائب و بلاهای جمال مبارک را به یاد می‌آورد.
- ۲- درباره آن مصائب به تفکر و اندیشه می‌پردازد.
- ۳- در نتیجه حب و عشق حضرت بهاء‌الله را به دل می‌گیرد.
- ۴- از عشق به آن مظهر الهی ثبوت و رسوخ در امرش حاصل می‌کند.

می‌کند و داوطلبانه دنبال مصائب می‌رود، و لذت و نعمت را در بلایا می‌یابد. به میل خود همسفره فقیران می‌شود و جلیس دردمندان. درد را با سرور استقبال می‌کند و در مقابل حق سر تسلیم می‌نهد. چنین نفسی را باید در هر دمی شهید شمرد.

حضرت بهاء الله مصائب خود را داوطلبانه پذیرفتند و همیشه خداوند را برای این بلایا شاکر بودند. در کتاب مبین می‌فرمایند: «... قل ان البلاء زينة البهاء في سبيل الله مالك الاسماء ان اعرفوا يا اولي الانظار... كلما ازداد البلاء زاد البهاء في حب الله فالق الاصباح... لعمرى يفرح قلب البهاء بما ورد عليه من البلاء في حب الله فاطر الارض و السماء.»<sup>۹</sup> خلاصه بیان مبارک اینست که ای صاحب نظران، بدانید که بلا زینت بهاء در راه خداست. بلا هرچه زیادت‌تر شود، بهاء بر محبت خود به خداوند می‌فزاید. سوگند باد که قلب بهاء بدانچه از بلا در راه خدا به وی می‌رسد شادمان می‌شود.

بنا بر آنچه گفته شد، ما مصائب جمال مبارک را مطالعه نمی‌کنیم که خود محزون شویم و یا برای حضرتش دلسوزی و اشک افشانی کنیم و یا حتی شرط وفا بجا آریم، چه حضرتش داوطلبانه به استقبال این بلایا شتافته‌اند، و برای تنبّه ماست که به مصائب خود در الواح و آثار خویش به تکرار اشاره فرموده‌اند.

دستبندی بلایای جمال مبارک کار آسانی نیست. حتی احصای صدمات و لطمات وارد به جسم و روح ایشان از سجن اکبر طهران تا سجن اعظم عکا، مشکل می‌نماید. در این مورد جالب نظر آنست که سیاهچال طهران با همه تنگی و تاریکی و رطوبت و تعفن و زنجیرهایش، در نظر مبارک آسان‌تر از سجن اعظم جلوه کرده

که به ظاهر اطاقی نسبتاً روشن و خشک و بامنظره بوده است. به عقیده تانزند شاید به این دلیل که سیاهچال مربوط به دوران قبل از اظهار امر علنی است و لذا به شخص میرزا حسینعلی بهاء الله بر می‌گردد. شکنجه و عذاب آن از نوع بدنی و از جانب دشمنان خارجی است. اما در سال ۱۸۶۸ حضرتش گرفتار عهدشکنان داخلی بودند. میرزا یحیی ضریب خود را زده بود و پاپ و سلاطین اعتنائی به پیام الهی (الواح سلاطین) نکرده بودند. تنها جسم جمال مبارک در زندان نبود. امر الهی در زندان بود. درد و غم شخصی با انکار خارجی و خیانت داخلی دست به دست هم داده، مصائبی را که به موجب ناموس الهی دامن‌گیر پیامبران است، در آن برهه، از زمان به حدّ اعلای خود رسانیده بود. اما حضرت بهاء الله در همان سخت‌ترین ایام زندگی، آرام و صبور و مطمئن بودند و خدا را شاکر و ادامه، مصائب را طالب. هرگز کینه، دشمنان را به دل نگرفتند. رحمت الهی را برای همه خواستار بودند و نجات و هدایت نادانان را آرزومند.

داستان میرزا حسین خان سپهسالار شاهد این مدعاست. میرزا حسین خان سیاستمدار شهیر عهد ناصرالدین شاه که شخصی تحصیل کرده و تجدّدطلب بود، هنگامی که جمال مبارک در بغداد اقامت داشتند به سمت سفیر ایران در دربار عثمانی منصوب شد و این سمت را تا سرگونی حضرتش به عکا حفظ کرد. هم او بود که به نیابت دولت ایران از حکومت عثمانی خواستار سرگونی جمال قدم و همراهان، نخست به مدینه کبیره، اسلامبول و سپس به ادرنه و عکا شد، و برای وصول به این اهداف چه تدبیرها که بکار برد. از آنجا که حکومت عثمانی

طبق گفته، جرج تانزند مصائب و مظلومی که به مظاهر الهی وارد می‌شود دو اثر مهم دارد: اول: مجازاتی که بالمآل دامنگیر ظالمین می‌شود و آنان را ضعیف می‌کند.

دوم: پاداشی که به پیامبر می‌رسد. پیامبر با قبول این مظلوم، قوای روحانی جدیدی در عالم به ظهور می‌رساند که در غیر این صورت مکتوم و محبوس می‌ماند. این قوای جدید روحانی است که بر عالمیان غالب می‌شود و رسالت پیامبر را به هدف خود می‌رساند.

برای درک بهتری از اهمیت مصائب مظاهر الهی باید به فلسفه، حبّ توجه کرد. جمال مبارک در کلمات مکنونه، عربی می‌فرماید: «كُنْتُ فِي قَدَمِ ذَاتِي وَ اِزْلِيَةِ كَيْنُوْتِي عَرَفْتُ حَيِّي فِيكَ خَلَقْتِكَ.»<sup>۱۲</sup> خلاصه و مضمون بیان مبارک این است که چون حبّ خود را در تو شناختم، تو را خلق کردم. و نیز می‌فرماید: «احببت خَلْقَكَ فَخَلَقْتَكَ فَاحْبَبِي كِي اَذْكُرَكَ وَ فِي رُوْحِ الْحَيَاةِ اَثِيْتِكَ.»<sup>۱۳</sup> که مضمون آن به فارسی اینست که چون دوست داشتم تو را خلق کنم، خلقت کردم. پس مرا دوست بدار تا تو را ذکر کنم و در روح زندگی تشبیه نمایم. و نیز می‌فرماید: «رضوانك حَيِّي.»<sup>۱۴</sup> بهشت تو محبت من است. آثار مبارکه در این مورد اگر بی‌شمار نباشد، بسیار است.

فیزیکدانان معتقدند که این قوه، جاذبه، متقابل- دو طرفه- است که منظومه، شمسی و دیگر منظومه‌ها و کهکشان‌ها و تمامی جهان ماده را در مسیرهای خاصی حرکت می‌دهد و دائماً در حال تعادل نگاه می‌دارد. گره زمین و گره ماه هر یک به نسبت جرم خود متقابلاً یکدیگر را جذب می‌کنند و این تأثیر و تأثر دوطرفه است که گردش ماه را با سرعتی معین و در مسیری مشخص به دور گره زمین سبب می‌شود. در

علاقه خاصی به این سرگونی‌ها نشان نمی‌داد، حسین خان يك بار روزه گرفت و برای اولیای امور عثمانی پیغام فرستاد که روزه خود را نخواهد شکست، مگر آنکه حکم سرگونی مبارک صادر شود. در عین حال همین حسین خان مردی بود درستکار و این همه فشار را برای اجرای اوامر طهران اعمال می‌نمود. حضرت بهاءالله در لوح این ذئب می‌فرماید: «... این مظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشیرالدوله میرزا حسین خان غفر الله له شناخته بود... شهادت می‌دهم که در خدمت دولت امین بوده به شأنی که خیانت را در عرصه‌اش راهی و مقامی نبوده و سبب ورود این مظلومان در سجن اعظم هم او بوده و لکن چون در عمل خود صادق بود لائق ذکر خیر است...»<sup>۱۵</sup> این است سرمشق بی‌نظیری که جمال مبارک در مورد گذشت و بزرگواری و قضاوت عادلانه و دور از تعصب به عالمیان می‌دهند. حسین خان همان کسی است که در سوره ملوک به "آن یا سفیر" مخاطب شده است. در این سوره جمال مبارک سفیر ایران را مورد خطاب و عتاب شدید قرار می‌دهند که چرا بدون تجسس و تفحص و دلیل و برهان واضح، تنها بر اساس مکاتیب پُر از تهمت و افترای قونسول ایران در بغداد (میرزا بزرگ خان قزوینی) که مردی شرابخواره و فاسد است، اقدام کردی و سبب شدی که ما را به ادرنه سرگون و مسجون نمایند. سپس می‌فرماید که این مطالب را برای دادخواهی نمی‌گویم بلکه برای تنبه تو که آنچه را در حق ما روا داشتی در حق سایرین روا نداری، شاید توبه کنی نزد پروردگاری که تو را و همه چیز را آفریده است و این برای تو از سفارت کوتاه‌مدت ارزشمندتر است.<sup>۱۱</sup>

خشک و شاید به ن قبل از میرزا و عذاب خرجی گرفتار ضربت می به پیام به جسم در زندان و خیانت ر که به ست. در رسیده سخت‌ترین و خدا کنز کینه، ی ر برای -ان را مار تهاد -تعداد ی تحصیل -مبارک یرن در حمت را تا هم و بود عثمانی نخست که درنه و ف چه ت عثمانی

قرون وسطی و قبل از آن، ستاره‌شناسان و دانشمندان چون می‌دیدند که همه چیز به زمین می‌ریزد، تصور می‌کردند که زمین مرکز عالم است و همه چیز جذب مرکز می‌شود. آنان می‌پنداشتند که خورشید و ستارگان بر این اساس همه گرد زمین در حرکت‌اند و تنها قوه گریز از مرکز مانع سقوطشان به زمین است. توهم آنان این بود که وقتی در آخرالزمان، خورشید و ستارگان از حرکت بازمانند و قوه گریز از مرکز خود را از دست دهند، ناچار به زمین که مرکز است، سقوط می‌کنند. این تصور غلط از آنجا ناشی شده بود که متوجه جاذبه، دو طرفه نبودند. نابغه یونانی بطلمیوس هرگز متوجه اصل جاذبه، متقابل نشد و علم هیئت خود را بر اساس جاذبه، یک طرفه زمین بنا کرد. قرن‌ها بعد نیوتن و دیگر دانشمندان قوانین جاذبه، متقابل را کشف کردند و علم هیئت سابق را بر هم ریختند و معلوم شد که حقیقت به جز آنست و درست مخالف آن است که قرن‌ها واقعیت به شمار می‌رفت. در دوران فیزیک هسته‌ای مسلم شده است که حرکت الکترون به دور هسته ناشی از قوای جاذبه، متقابل بین هسته و الکترونست و ماده، به ظاهر بی‌حرکت و جامد مملو از حرکت است.

اما در عالم روحانی خداوند مرکز است و در هر دوری به وسیله، مظهري از مظاهر خویش، حبّ خود را بر عالمیان ظاهر می‌سازد. این حبّ باید متقابل باشد تا تعادل روحانی حاصل شود. از يك طرف خداوند محبت خود را به وسائل مختلف و از جمله با ناملايمات و لظمات و صدمات و بلیاتی که مظاهرش متحمل می‌شوند، بر عالمیان آشکار می‌کند، و از طرف دیگر محبت او سبب می‌شود که عالمیان نیز متقابلاً

حبّ و عشق او را بر دل گیرند و تعادل روحانی حاصل کنند. مظهر الهی به خاطر ما طالب مصائب است. توجه فرد به این مصائب و تفکر در آنها سبب می‌شود که ارتباطی روحانی بین فرد و مظهر الهی برقرار گردد. این ارتباط قوای مکنون در انسان را آزاد می‌کند و می‌پرورد و از شخص خاکی ملائکه، آسمانی می‌سازد.

در دنیای امروز بسیاری از مردم تمام یا بعضی تعالیم بهائی را می‌پسندند و تشکیلات امری را تحسین می‌کنند، ولی ایمان موقعی حاصل می‌شود که بین ایشان و حضرت بهاء‌الله ارتباط روحانی برقرار گردد. ایمان یعنی حبّ فعال به حقیقت حضرت بهاء‌الله، و گرنه بعضی شرق‌شناسان تاریخ و تعالیم بهائی را شاید بهتر از ما بدانند و در مقالات و کتب خود شرح و بسط دهند و تحسین کنند. اثر اصلی امر بهائی در این عالم بوسیله، راهنمائی‌های اجتماعی و اقتصادی و سازمانی حاصل نمی‌شود. آنچه منحصرأ امر بهائی به عالم می‌دهد نوعی ارتباط روحانی است بین فرد و مظهر کلی الهی بر اساس محبت متقابل. بدیهی است هر فردی راهی جداگانه برای این ارتباط بر می‌گزیند. برای مثال می‌توان گردهای در نظر گرفت که افراد در سطح آن پراکنده‌اند و مظهر الهی در مرکز آن گره قرار دارد. هر فردی از طریق شعاعی دیگر با مرکز مربوط است ولی تمام این شعاع‌ها در مرکز به نقطه، واحد می‌رسد. حبّ جمال مبارك نفوس را از کثرت به وحدت می‌رساند و سبب صلح و صفا و پرورش استعدادها و بالمآل شکوفائی اقتصادی و اجتماعی می‌گردد.

مثل مناسب دیگر موقعیت مادر است که با تحمل مشقات و زحمات، محبت خود را به فرزند ثابت می‌کند. در مقابل، فرزند نیز مادر را

دوست می‌داند  
در اختیار  
زیادی که در  
طفل بخواند  
و دانش و  
آینده‌ای نخورد  
خانواده‌های  
والدین و  
می‌شود.

تازند  
را قادر می‌سازد  
انسانی در  
کرده است  
مصائب  
می‌سازد که  
مطالعه معنی  
ضمناً نشان  
است. مظهر  
عظمت خداوند

۱- ایادی سر  
H. M. Bal-  
ford 1980,

ترجمه، فارسی  
بالیوزی. مترجم  
آکسفورد ۱۹۸۹  
Taherza-  
ford 1974-  
containing

onal Com-  
ation. The

Bahá'í Publishing Trust, GB 1991, printed in Canada in 58 pages.

5- The Bahá'í World, Vol. XII: 1950-54, NSA of the USA, Bahá'í Publishing Trust, Wilmette- Illinois, 1956, pp. 865-867.

۶- لوح احمد «هو السلطان العليم الحكيم، هذه ورقة الفردوس...»، نازل از قلم حضرت بهاء الله، مجموعه «ادعیه» حضرت محبوب، مصر، ۱۳۳۹ هـ. ق. - ۱۹۲۰ م، صص ۱۹۳-۱۹۹.

۷- کلمات مکنونه عربی، نازل از قلم حضرت بهاء الله، خط مشکین قلم، لجنه نشر آثار امری، لانگنهاین- آلمان، ۱۹۸۳ م، ص ۴۶.

۸- لوح «قد احترق المخلصون...» و لوح «ملاح القدس»، نازل از قلم حضرت بهاء الله، با ترجمه انگلیسی، چاپ آلمان، صص ۱۲-۱۳.

۹- کتاب مبین، نازل از قلم حضرت بهاء الله، ص ۴۲۵. برای قسمتی از لوح که نقل شده و خلاصه فارسی به کتاب «الوهیت و مظهریت»، علیمراد داودی، تهیه و تنظیم از وحید رأفتی، مؤسسه معارف بهائی، دانداس- کانادا، جلد دوم ۱۹۹۱ م، ص ۱۸۵، مراجعه شود.

۱۰- لوح این ذئب خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی، نازل از قلم حضرت بهاء الله، لجنه نشر آثار امری، لانگنهاین- آلمان ۱۹۸۲ م، صص ۴۶-۴۷.

۱۱- به کتاب «امر و خلق»، فاضل مازندرانی، نشر سوم، لجنه نشر آثار امری، لانگنهاین- آلمان ۱۹۸۵ م، جلد دوم صص ۲۸۰-۲۸۲ «خطایای حاجی میرزا حسین خان سفیر کبیر ایران در اسلامبول و قونسولش میرزا بزرگ خان در بغداد»، مراجعه شود. در این مقاله خلاصه و مضمون تقریبی قسمتی از بیان مبارک که در اصل به زبان عربی است، آمده است.

۱۲- به (۷) صفحه، ۴۴ مراجعه شود.

۱۳- به (۷) صفحه، ۴۵ مراجعه شود.

۱۴- به (۷) صفحه، ۴۵ مراجعه شود.

۱۵- نجات روحانی ترجمه اصطلاح مسیحی «Salvation» است.

دوست می‌دارد و به او اعتماد می‌کند و خود را در اختیار او می‌گذارد و در نتیجه از خطرات زیادی که در کمین اوست ایمن می‌ماند. اگر طفل بخواهد فارغ از چنین محبتی، تنها به منطق و دانش و آگاهی اجتماعی خود تکیه کند، آینده‌ای نخواهد داشت، چنانکه در بسیاری از خانواده‌های امروزی غربی که رشته محبت بین والدین و اطفال قطع شده، این مشکل ملاحظه می‌شود.

تانزند می‌گویند: «مصائب حضرت بهاء الله ما را قادر می‌سازد که عظمت حب او را به عالم انسانی درک کنیم و آنچه او برای محبت ما تحمل کرده است، قدر گذاریم. مطالعه تاریخ این مصائب ما را متوجه ستمگری و تباهی عالمی می‌سازد که او ما را از آن نجات داده است. این مطالعه معنای نجات روحانی ۱۵ را روشن می‌کند. ضمناً نشان می‌دهد که خداوند شکست ناپذیر است. مطالعه مصائب حضرت بهاء الله مطالعه عظمت خداوند و حب او به انسان است.»

#### یادداشت‌ها

۱- ایادی امرالله اهل ایرلند George Townshend  
2- Bahá'u'lláh, The King of Glory, H. M. Bal-yuzi, George Ronald Publishers, Oxford 1980, printed in the USA in 539 pages.

ترجمه فارسی: بهاء الله شمس حقیقت، حسن موقر بالیوزی، مترجم: مینو ثابت، انتشارات جرج رونالد، آکسفورد ۱۹۸۹، چاپ انگلستان در ۶۶۹ صفحه.

3- The Revelation of Bahá'u'lláh, A. Taherzadeh, George Ronald Publishers, Oxford 1974-87, printed in GB in 4 volumes, containing 1807 pages.

4- Bahá'u'lláh, The Bahá'í International Community, Office of Public Information, The

# سفری به سرزمین نیاکان

شرح مسافرت پدرم جناب علی نخجوانی به آذربایجان

نوشته، بهیه نخجوانی  
ترجمه، باهره راسخ

از وقتی که به یاد دارم، پدرم با کمال احتیاط به ما از امید حضرت شوقی افندی سخن گفته بود؛ امید آنکه روزی پدرم و برادر بزرگترش جلال بتوانند به آذربایجان سرزمین نیاکان خود باز گردند.

پدرم پسر دوم میرزا علی اکبر نخجوانی اندکی پس از مرگ نابهنگام والد خود در اوائل انقلاب بلشویکی بدنیا آمد. مادرش در عکّا بزرگ شده و در نوجوانی در بیت مبارک خدمت نموده بود. هنگامی که حضرت عبدالبهاء از درگذشت میرزا علی اکبر نخجوانی آگاه شدند آن بیوه زن جوان و دو کودک خردسالش را به عکّا فراخواندند و این دو در ظلّ عنایات حضرت ولیّ امرالله بزرگ شدند. از سال ۱۹۲۱ پدرم دیگر آذربایجان را ندیده بود.

مادرش که رشته، زندگی کوتاه زناشویی او با مصائب پی در پی جنگ و انقلاب و مرگ از هم گسسته بود پیوسته خدمات همسر از دست رفته را به کودکانش یادآوری می نمود و نقل می کرد که پدرشان خادمی صدیق و منظور نظر حضرت عبدالبهاء بوده و خدمات شایانی به جامعه، بهائیان باکو نموده است. در برخی از سفرها ملتزم رکاب آن حضرت بوده و منتخباتی از آثار مقدسه را به روسی ترجمه نموده و حسب

الامر حضرت عبدالبهاء با تولستوی مکاتبه داشته است. باری میرزا علی اکبر نخجوانی در آسمان نسل آن زمان ستاره ای تابناک بوده و یکی از ارکان جامعه، بهائیان باکو بشمار می رفته است. حضرت ولیّ عزیز امرالله به این دو برادر مکرراً تذکر می دادند باید بکوشند تا مایه سرافرازی نام پدر شوند و تاسی به خدمات درخشان او نمایند.

پدرم بیست ساله بود که مادرش درگذشت. وی در سال ۱۹۲۹ به ایران رفت. به کشوری که آن را هرگز ندیده بود و با فرهنگش آشنائی نداشت. حضرت ولیّ امرالله که این دو برادر را از سنین کودکی مشمول الطاف مستمره مبارکه خود فرموده بودند و در سالهای حکومت رژیم شوروی با جامعه، بهائیان باکو جهت استرداد میراث آن دو برای تأمین مخارج تحصیلی آنها مکاتبه می فرمودند اینک محفل ملی ایران را مسئول مراقبت این دو جوان نمودند. پدرم و برادر او پیوسته آرزوی حضرت ولیّ امرالله را در خاطر تازه نگه می داشتند که روزی بتوانند مانند پدر خود در آن سرزمین که او خدمت نموده موفق به انجام خدمتی گردند و به یاد او شعله ایمان و وفاداری را که با نامش مرتبط بود بار دیگر فروزان سازند. در سال





عکس ارتباطی با میرزا علی اکبر نخجوانی داشته باشد و حال آنکه عکس آرامگاه او بود. پس از تحقیق معلوم شد که در اوائل دهه، شصت به دستور عمه‌اش ربابه خانم نبش قبر میرزا علی اکبر نخجوانی را نموده جسدش را از Shiala ملک شخصی آنها که دولت ضبط نموده بود به باکو منتقل کرده بودند. اگر ربابه خانم به یاد برادرش نبود جسد میرزا علی اکبر نخجوانی در زیر بولدزهای پیمانکاران میدان‌های نفت برای همیشه از بین رفته بود. مسلماً این کار را ربابه خانم از روی عشق و علاقه انجام داده بود. تعداد کمی از افراد آن خانواده خاطراتی داشته و اظهار داشتند هنگامی که صندوق حاوی جسد میرزا علی اکبر نخجوانی را گشودند ربابه خانم صورت برادر را که همچنان بی‌عیب و دست نخورده باقی مانده بود شناخت اما به مجرد تماس با هوا صورت متلاشی شد و فقط مشتی استخوان برای خاکسپاری مجدد بجا ماند. هنگام فرو ریختن رژیم شوروی در سال ۱۹۹۰ پدرم به فکر اقتاد چگونه به عهد خود وفا کند. انجام آن، کار

۱۹۵۷ که آخرین بار پدرم به حضور حضرت ولی امرالله مشرف شد هیکل مبارک بار دیگر آن تذکار را تکرار فرمودند مضافاً به اینکه از او خواستند که از مسقط الرأس پدرش نیز دیدن کند.

بدیهی است از زیر بار چنین مسئولیتی نمی‌توان شانه خالی کرد گرچه اوضاع سیاسی آن زمان انجام چنین کاری را ظاهراً امکان‌ناپذیر به نظر می‌آورد زیرا در جریان وقایع سیاسی در دهه ۱۹۲۰ امر بهائی در شوروی تحریم شده بود و فعالیت جامعه بهائیان باکو در خفا انجام می‌گرفت. دولت بسیاری از احبّاء را به صفحات سیبری به سوی مرگ فرستاده بود. پرده آهنین حائل شده و به نظر می‌رسید که بهائیان برای ابد از ریشه و بنیاد خود قطع شده‌اند. پدرم و برادرش خود را متعهد به ایفای فرمانی که به اراده حضرت ولی امرالله صادر شده بود می‌دانستند اما با درگذشت جلال نخجوانی در سال ۱۹۸۲ مسئولیت این تعهد به عهده پدرم تنها افتاد.

در سال ۱۹۸۹ پس از فرو ریختن دیوار برلن و در پی آن تجزیه کشورهای شوروی، پدرم نخستین بار عکس آرامگاه والدش را در قبرستان عمومی باکو دید. چه احساسی عجیب برای فرزندی که هرگز چشم به روی پدر نگشوده و اینک عکس مرقد او را می‌بیند. «این عکس سنگ» مقبره‌ای را نشان می‌داد که حروفی به خط روسی روی آن نوشته شده بود و هیچگونه علامت و اشاره‌ای از دیانت بهائی روی آن دیده نمی‌شد. باور کردنی نبود که این

دسته داشته  
در آسمان  
یکی از  
رفته ست.  
در مکرراً  
سرفرازی  
بخشان او

در گذشت.  
شوری که  
شناسایی  
و برادر را  
شماره.  
سایه  
نشین باکو  
بین مخارج  
محض ملی  
نمودند.  
سرت ولی  
که روزی  
بین که او  
ردند و به  
نامش  
در سال

آسانی نبود و نمی توانست بی درنگ مبادرت به سفر نماید. مدتی گذشت. هنگامی که به باکو رفتیم نزدیک به هفتاد و پنج سال از تاریخی که پدرم در کودکی آنجا را ترک کرده بود می گذشت. در وقت پیاده شدن از هواپیما در آخرین پله پایش لغزید و در میان بازوان احبای عزیزمی که مشتاقانه در انتظارش بودند افتاد. یاران با تبسمهای محبت آمیز و آغوش باز، با دسته های گل به او خوش آمد گفتند و ما را به تالار فرودگاه در انتظار کسب روادید آن کشور راهنمایی نمودند.

پدرم در آنجا چند بار دیگر به احبای اظهار نمود که هنگام خروج از هواپیما می خواست زانو زند و خاک آذربایجان را ببوسد. احبائی که پدرم در بین بازوان آنها اقتاده بود با مهر و محبتی که حاصل انتظاری بس طولانی بود از او استقبال نمودند و او نیز این محبت را با جان و دل پاسخ گفت. گوئی هفتاد سال در انتظار آمدنش بودند که به او خوش آمد گویند و او نیز پس از این همه سالهای طولانی به نزدشان باز می گشت. احساس می نمودم که ما از این سو به آن سوی زمان پرواز کرده ایم.

مرقد میرزا علی اکبر نخجوانی در قبرستانی بر دامنه تپه ای بر فراز شهر باکو بود. شهری قدیمی و صنعتی در کنار دریای خزر با تلمبه های کهنه و فرسوده نفت که در انتظار سرمایه گذاران غربی تا افق ادامه داشت. از جاده باریک ناهمواری از میان ردیف سنگ های خاکستری رنگ قبور گذشتیم. هنگام عبور چند تن از ملایان زنده پوش را دیدیم که اینجا و آنجا در کنار قبور به خواندن دعا و فاتحه برای اموات مشغول بودند. هنگام گذر از کنار آنها با سوء ظن ما را نظاره کردند زیرا با آنکه تعداد ما

چشمگیر بود اما با ناراحتی دریافتند که به دعای آنها نیازی نداریم.

قبل از رسیدن ما، احبای دسته ای گل بر مزار علی اکبر نخجوانی و خواهرش نهاده بودند. پدرم دسته گلی را که همراه آورده بود در نهایت تواضع و فروتنی که ناشی از دیر آمدن او بود بر آن گذاشت. هنگامی که با زانوان لرزان خم شده پیشانی بر سنگ مزار پدر، پدری که هرگز او را ندیده بود نهاد، لحظه ای بی نهایت تأثر انگیز بود و آنگاه که با صدای دلکش خود به تلاوت زیارتنامه ای که حضرت عبدالبهاء به تجلیل میرزا علی اکبر نخجوانی نازل فرموده بودند پرداخت، دقایقی فراموش نشدنی بود. با آنکه دسته گل او آخرین دسته گلی بود که بر مزار پدرش نهاده شد اما گرانبهارترین گل های جهان گلبرگهائی بود که از روضه مبارکه با خود آورده بود. لوح را ابتداء به عربی تلاوت نمود و سپس به انگلیسی قرائت شد. تنها بر اساس اینکه دیگران قبل از ما چه کرده اند نمی توان گفت ما که هستیم، کما اینکه تا گذشته خود را نیابیم نمی توانیم مفهومی برای آینده داشته باشیم. باید راهی یافت که تعهد ما به گذشتگان به سرسپردگی به زندگان تبدیل شود و درک تاریخی ما را به آیندگان که هنوز زاده نشده اند مرتبط سازد.

در قبرستان، بر فراز تپه باکو، باد سردی می وزید و پدرم به ناچار گلبرگه های نفیس را زیر دسته گلها قرار داد که باد همان دم آنها را پراکنده نسازد اما روا بود که نفحه آن از ورای سنگهای عریان قبور در سراسر کشور بوزد و آن گلبرگه های گرانبها از دامنه آن تپه بر فراز شهر که در پائین قرار داشت پراکنده گردد. آذربایجان مهم تر از مرقد میرزا علی اکبر



مناجات که از نسلی به نسل دیگر می‌رسد است. از خانواده، پدرم همگی جذب رژیم کمونیست شده بودند و بسیاری از بهائی‌زادگان عکس‌های قدیمی را حفظ نموده بودند. از بین صدها تن از احبای شوروی که پس از سال ۱۹۳۸ معدوم شدند آنان که جان به در بردند چه قیمت گزاف و وحشت‌انگیزی پرداختند. حتی اکنون که شرائط تغییر کرده و خطر بر طرف شده است با اینحال اثر زخمی عمیق در روحشان بجا مانده است.

کسانی که پس از سقوط رژیم شوروی ارتباط خود را با امر تجدید نمودند اطلاعی چندان از تاریخ خانوادگی خود نداشتند و کاملاً به عظمت و اهمیت امر حضرت بهاء‌الله واقف نبوده و نیازمند بودند که تاریخ خود را از نو بدست آورده نیروئی تازه از آن گیرند و قریب يك سده خاطره و میراث روحانی خود را که به بوته، فراموشی سپرده شده بود باز یابند تا در برابر آیندگان به مسئولیت خود پی برند و بار دیگر

نخجوانی بود. زیرا گرچه پدرم سفر خود را از کنار آرامگاه والدش در باکو آغاز نمود آن را در شهر دوردست اردوباد در منتهی‌الیه جنوب استان نخجوان، مسقط‌الرأس پدرش، پایان داد. طی يك هفته که سراسر يك سده را فرا گرفت روح پدرش همیشه حاضر بود. از خانه، والدین خود در پایتخت، آنجا که پدرش با سمت سرمهندس کار می‌نموده دیدن کرد. مهم‌تر از آن بازدید از کاروانسرائی در مقابل خانه، آنها بود که سالها قبل زائرین بهائی در سر راه خود به ارض اقدس چند روزی در آن بسر می‌بردند. از کنار ساختمان اپرا و حمام عمومی که بارها پدرم درباره، آنها از مادرش شنیده بود گذشتیم و نیز ساختمان‌ها و معماری‌های جالب یادآور خاطره، مشرق‌الاذکاری بود که می‌بایستی با تبرع یکی از احبای ساخته شود ولی هرگز ساخته نشد و آن شخص تمام ثروت خود را در انقلاب بلشویکی از دست داد. پدرم نه تنها برای یاد آوردن تاریخ زندگی خود و شناختن بازماندگان خانواده‌اش به آذربایجان آمده بود بلکه می‌خواست میراث روحانی احبای باکو و نخجوان را که گرد آمده بودند گوشزد نماید. یادآوری گذشته نه تنها برای تازه تصدیق‌ها لازم بود بلکه برای آنان که خود را بهائی‌زاده می‌نامیدند نیز ضرورت داشت. عنوان بهائی‌زاده نامی بود که در مقامی حاکی از وفاداری و ثبوت علی‌رغم شدائد بود اما در مقام دیگر متأسفانه نشان‌دهنده، آنکه چه بسا از ما که در خانواده‌های بهائی به دنیا آمده‌ایم اما به درستی قدر این موهبت را نمی‌دانیم و چه بسیاریم که امر را فقط با خانواده، خود و یا خاطره‌هایی از تاریخ امر ارتباط می‌دهیم که محدود به پاره‌ای از حقایق فراموش شده و کتابهای اوراق شده،

به میل خویش جان بخشند و اما تازه تصدیقها که از مرام کمونیستی به امر اقبال نموده بودند آنها نیز از تاریخ روحانی خود بی خبر بودند و البته سزاوار اینست که متوجه شوند میراث آنها در عهد و میثاق، گرانبهاتر از منابع نفتی نهفته در زیر خاک آنهاست و تاریخ خود را در ارتباط با امر مشاهده کنند و سرانجام دریابند که این تاریخ روحانی است که به ما انگیزه، ترقی میبخشد و شاهراه تمدن جدید را ارائه می دهد.

پدرم از مسجونیت حضرت اعلیٰ که مرز جنوبی کشورشان را برکت داده بود سخن گفت. پیشبینی های حافظ را در مورد استنشاق عطر کرانه، رود ارس، در جوار ماکو و چهریق به فاصله، فقط چند فرسخ از نخجوان که تحقق یافته بود بیان نمود. افتخاری را که نصیب اندکی از جوامع بهائی دنیا شده بود به آنان تذکر داد و آن افتخار وصول الواح نازله از قلم اعلیٰ و سپس از یراعه، میثاق بود. این الواح خطاب به احبای مقیم قفقاز، و یا بطور اخص به یاران گرجستان، ارمنستان و آذربایجان بود. نخستین و قوی ترین مرکز امری در آن صفحات باکو بود. پدرم از نیشان فیض و رحمتی که پیوسته بر احبای آن جامعه باریده بود به ویژه وصول الواح بسیاری از حضرت عبدالبهاء که توسط زائرین ارسال می شد صحبت نمود. افتخار بزرگ دو تن از شهروندان باکو را یاد آورد که حضرت عبدالبهاء در ازای خدمات آنان، دو در از درهای مقام اعلیٰ را به نام آن دو تسمیه فرمودند. پدرم تأکید نمود که احبای باکو کم نظیرند زیرا علی رغم پاکسازیها و تضییقات موفق شدند در دوران کمونیستی شبیحی از محفل روحانی خود را نگه دارند و همچنین اظهار داشت که در سال ۱۹۶۲ پس از انتخاب بیت العدل اعظم نخستین تبرعی

که در ارض اقدس وصول شد، هدیه ای بود از احبای باکو، حلقه، ساده ای از طلا که به طریقی توانسته بودند آن را برای تبرع به صندوق مرکز جهانی ارسال دارند. پدرم گفت معهد اعلیٰ تصمیم گرفت این هدیه را که نشانه، فداکاری بزرگی بود فروشد بلکه آن را به عنوان یادبودی از میراث روحانی احبای باکو نگه دارد. و بالاخره از بهره مندی فیض اخیر احبای آن سامان سخن گفت که حضرت امه البهاء یگانه یادگار عائله، مبارک بنا به دعوت معهد اعلیٰ و به نمایندگی آن هیئت در انجمن شور روحانی یاران آذربایجان برای انتخاب نخستین محفل روحانی ملی آن کشور شرکت فرمودند و حضرت امه البهاء همراه با مادر عزیزم در کنار مزار میرزا علی اکبر نخجوانی به نشانه، تکریم و تجلیل این جامعه و میراث بی نظیر آن مناجات تلاوت نمودند.

با استماع این بیانات احساس سرور و افتخار در جمع حاضرین موج می زد. هنگام پایان یافتن سخنان پدرم و یادآوری آنکه که هستند و چه میراث روحانی دارند مشکل بود نتوان نتیجه، آن را پیشبینی نمود. از بیانات حضرت مسیح است که به آنکه بسیار داده شده در مقابل از او انتظارات زیاد توقع می شود. بنا بر این، انتظار خدمت و فداکاری از این جامعه نیز زیاد بود. پدرم همیشه مستمعین خود را دعوت می کند که تفاوت بزرگی را که بین حد اقلی که ما به امر می دهیم و حد اکثری که امر درخور آنست بسنجیم. وی پیوسته تفاوت بین کسی که امر را می پذیرد و دیگری که عاشق حضرت بهاء الله است یعنی بین مؤمن و عاشق را توضیح می دهد. داستانهای او شنوندگان را دعوت می کند که رابطه و تعهدات خود را در قبال امر با

ناگهان از وجود کسی که نگهبان خاطره‌های ما بود، از اینکه چه بودیم و که هستیم، محروم شدیم و یکباره مسئولیت انتقال خاطره‌های خود به نسل آینده بی‌کمک از حافظه روشن او به عهده ما افتاد.

وقتی به باکو رسیدیم به یاد کنجکاوای خستگی‌ناپذیر مادر بزرگم که به جزئیات رویدادهای خانوادگی و حقایق تاریخی علاقه‌مند بود افتادم و تصمیم گرفتم این سفر را به نام او انجام دهم. مثل اینکه او هم در این سفر با ما همراه بود و از آنجا که مبادرت به این مسافرت بنا به تعهدی بود که به چند تن از رفتگان عزیز خود داده بودم نام او را نیز به این فهرست افزودم. مادر بزرگم بر خلاف همیشه آرام، پرپر زنان ناظر فاش شدن داستان خانواده پدرم بود. در پرواز بازگشت از باکو به یاد خاطره‌ای و یا جمله‌ای افتادم که سالها قبل مادر بزرگم به من گفته بود، تذکری که اینک مستقیماً با این سفر ارتباط می‌یافت.

یادم هست که سالها قبل میهمانی از یک خانواده سرشناس بهائی به منزل ما آمده بود. از آنجا که جوان بودم و تا اندازه‌ای نازپرورده تنها خاطره‌ای که از او دارم اینست که شخص پرتوقعی بود. با آمدن او خانه ما زیر و رو شده و گمان می‌رفت که این دیدار همیشگی است و پایان ندارد. وقتی پرسیدم که چرا همه باید حاضر به خدمتش باشند و خواسته‌های او را برآورند مادر بزرگم مرا امر به سکوت نمود و تذکر داد که افراد خانواده این میهمان، چه رفتگان آنها و چه زندگان، همگی نفوس مهم و جلیلی هستند. سرانجام یک روز کاسه صبر مادر بزرگم لبریز شد. از اطاق بیرون رفت و اشاره کرد که به دنبالش روم، به آشپزخانه رفتیم. در

تصاویر روشنی که مجسم در نصوص مقدسه است در نظر گیرند. در این رابطه هیچگونه بهانه و راه فراری وجود ندارد، با آنکه به اقتضای ترجمه بسیاری از آنچه پدرم می‌گفت بایستی به زبان ساده منتقل شود معهذا سخنانش از نیروی نصوص مقدسه بی‌بهره نبود. وی مانند شیئی شفاف بین آثار مقدسه و شنوندگان بود و زبان آذری نمی‌توانست کوچکترین حجابی برای ابراز احساسات او شود. در پایان هفته، پدرم گویا نیازی به مترجم نداشت و اگر مترجم اشتباهی می‌نمود می‌فهمید و غالباً تصحیح می‌کرد. یک بار مطلب خود را با چنان شور و نیروئی گفت که مترجم بیچاره به گریه افتاد زیرا کلماتی را که می‌بایست ترجمه کند تا اعماق قلبش نفوذ کرده بود. گوئی به تماشای نمایشی روحانی آمده بودیم. همه کس در آن تالار از ارتباط ناگهانی و بی‌واسطه روحی به هیجان آمده بود.

سفر پدرم به آذربایجان تجلیلی از پدرش و عملی از وفاداری به عهد و میثاق بود. این سفر تجدید رابطه او با میراث روحانی‌اش و همچنین احبای آن سامان و رابطه آنها با تاریخ امر و عهد و میثاق حضرت بهاءالله بود و برای من که افتخار و امتیاز همراهی او را در این سفر داشتم یادآور رابطه هر یک از ما با عهد و میثاق بود. هر یک از ما در هر نسلی مختاریم که این رشته را محکم کنیم و یا آن را خدای نکرده پاره نمائیم.

چند ماه قبل از این سفر مادر بزرگم درگذشت. در بین ما او تنها کسی بود که کلید یادبود جمع خانواده را در دست داشت. تاریخ زادروز و سالگرد یکایک ما را به خاطر سپرده بود و با همه افراد خانواده و دوستان بسیاری در سراسر دنیا ارتباط داشت. با درگذشت او

را بست. شانه‌هایم را گرفت و گفت: «تو هرگز خیال نکن که چون پدر بزرگ، یا پدر یا شوهر یا برادرت خادمان مخلص حضرت بهاء‌الله بوده‌اند چیزی نصیب تو می‌شود» و با خشم افزود: «اگر خودت در زندگی خدمتی برای امر انجام ندهی هیچ هستی، یادت بماند.»  
آن روز این اندرز را نفهمیدم. اما آن کلمات را هرگز فراموش نکرده‌ام.

\*\*

جناب میرزا علی اکبر نخجوانی که در عکس صفحه ۲۲ در پشت سر حضرت مولی‌الوری مشاهده می‌شوند از منطقه نخجوان در قفقاز آمده بودند و احبای غرب ایشان را در اسفار اروپا و امریکای حضرت عبدالبهاء در زمره ملازمین آن حضرت ملاقات نمودند. میرزا علی اکبر مردی متمکن، جوانمرد، آشنا به ادب و هنر و صاحب فرهنگ و به زبان‌های روسی، ترکی و فارسی مسلط بود. با شاعره بنام ایزابلا گرینوسکایا Grinevskaya مکاتبه داشت و با اجازه حضرت عبدالبهاء، ترتیب سفر وی را به حضور مبارک در رمله، مصر داد (۱۹۱۱ م.). این خانم ادیب کتاب مبسوطی را پس از تشریف به حضور مبارک زیر عنوان «سفر به کشور آفتاب» نوشت. هم به دستور مبارک جناب نخجوانی با فیلسوف و نویسنده بنام روسی لئو تولستوی مکاتبه نمود (۱۹۰۹ م.) و برای او الواح طرازات، اشراقات و تجلیات را ترجمه کرد. جناب ایشان مترجم مقاله شخصی سیاح و لوح مبارک شرق و غرب هم بوده است. ازدواج جناب میرزا علی اکبر با سرکار فاطمه خانم را حضرت مولی‌الوری ترتیب دادند (حیفا، نوروز ۱۹۱۴ م.). فاطمه خانم از خانواده‌های تبریزی بود که جمال مبارک را در تبعید از ادرنه به عکا

همراهی نموده بودند. جناب نخجوانی بعد از آغاز جنگ اول جهانی به همراه همسر به باکو باز گشت اما بزودی صعود آقا میرزا علی اکبر روی داد (۱۹۱۹ م.) و فاطمه خانم و فرزندان (جلال و علی) به دستور هیکل مبارک روانه ارض اقدس شدند و هنگامی رسیدند که صعود مبارک واقع شده بود (۱۹۲۲ م.) و در نتیجه در ظل حفظ و حمایت حضرت شوقی ربانی ولی امر الهی قرار گرفتند و سال‌ها در ارض مقصود ماندند.

### فروغ گیتی افروز...

بقیه از ص ۱۲

باب الباب اشک شادی را که از چشم آرزویش می‌چکید از رخ پاک کرد. گاه پیشانی بر زمین می‌سود و گاه گونه بر خاک و چهره بر آستانه درگاه. یک لحظه می‌لرزید و یک لحظه می‌خندید. یک لحظه مست بود و یک دم هشیار، گاه خامش بود و گاه حیران. رُخش چون گل افروخته، دیگر تن نبود همه جان بود و با دلبر خود در آسمان. "دست جستجوگر کامیاب او به هنگامه، هنگام به خورشید رسیده بود."

بعد از این گر شرح گویم ابلهی است

زان که شرح این و رای آگهی است  
ور بگویم عقل‌ها را بر کند

ور نویسم بس قلم‌ها بشکند

لاجرم کوتاه کردم من زبان

گر تو خواهی از درون خود بخوان  
- داستان اینجا به پایان نمی‌رسد اما سزاوار بود که آن را با آرایشی شایسته و برازنده فرو بندم و درین باره هیچ کلامی بهتر از سخن مولانا نیافتم:

جانا حدیث حسنت در داستان ننگنجد

رمزی ز راز عشقت در صد بیان ننگنجد

پایان

# مرا رام خود کن

از کتاب شازده کوچولو *Le Petit Prince*

اثر Antoine de Saint-Exupéry

ترجمه، محمد قاضی

امسال پنجاه سال از نخستین چاپ کتاب شازده کوچولو که برای کودکان نوشته شده می‌گذرد. در این نیم قرن، این کتاب لطیف و زیبا که حاوی پیام‌های انسانی و اندیشه‌های والای بشر دوستی است به صدها زبان ترجمه شده و در میلیون‌ها نسخه به فروش رفته است. شازده کوچولو اثری خیال انگیز و زیباست که در آن عواطف بشری به ساده‌ترین شکل تجزیه و تحلیل شده است. شاهزاده کوچکی در گره کوچکی بدنیا می‌آید، آنجا گل سرخی می‌بیند و به آن دل می‌بندد. سپس از یک گره کوچک به گره دیگر می‌رود و با تنها ساکن آن آشنا می‌شود. ساکنان این کره‌ها افرادی غرق در مادیات و دور از سجایای انسانی هستند و زیبایی داستان در مکالمه شاهزاده کوچک ساده‌دل با آنهاست. سرانجام به زمین خاکی می‌آید ...

می‌گردد؟

شازده کوچولو گفت: من پی آدم‌ها می‌گردم. "اهلی کردن" یعنی چه؟

روپاه گفت: آدم‌ها تفنگ دارند و شکار می‌کنند، این کارشان آزاردهنده است. مرغ هم پرورش می‌دهند و تنها فایده‌شان همین است. تو پی چی می‌گردد؟

شازده کوچولو گفت: من پی دوست می‌گردم. نگفتی "اهلی کردن" یعنی چه؟

روپاه گفت: "اهلی کردن" چیز بسیار فراموش شده‌ای است، یعنی "علاقه ایجاد کردن".

- علاقه ایجاد کردن؟! -

روپاه گفت: البته. تو برای من هنوز پسر بچه‌ای بیش نیستی مثل صدها هزار پسر بچه دیگر و من نیازی به تو ندارم. تو هم نیازی به

در این هنگام بود که روپاه پیدا شد. روپاه گفت: سلام! شازده کوچولو سر برگرداند و کسی را ندید، ولی مؤذبانه جواب سلام داد.

صدا گفت: من اینجا هستم زیر درخت سیب ...

شازده کوچولو پرسید: تو که هستی؟ چه خوشگلی! ...

روپاه گفت: من روپاه هستم.

شازده کوچولو به او پیشنهاد کرد: بیا با من بازی کن، من آنقدر غصه به دل دارم که نگو ...

روپاه گفت: من نمی‌توانم با تو بازی کنم. مرا اهلی نکرده‌اند.

شازده کوچولو آهی کشید و گفت: ببخش! اما پس از کمی تأمل پرسید: "اهلی کردن" یعنی چه؟

روپاه گفت: تو اهل اینجا نیستی، پی چی



من نداری. من نیز برای تو روباهی هستم شبیه صد هزار روباه دیگر، ولی تو اگر مرا اهلی کنی هر دو به هم نیازمند خواهیم شد. تو برای من در عالم همتا نخواهی داشت و من برای تو در دنیا یگانه خواهم بود...

شازده کوچولو گفت: کم کم دارم می فهمم... گلی هست که من خیلی دوستش دارم... و من گمان می کنم آن گل مرا اهلی کرده است... روباه گفت: ممکن است، در گره زمین همه جور چیز می شود دید...

شازده کوچولو آهی کشید و گفت: آنکه من می گویم در زمین نیست.

روباه به ظاهر بسیار کنجکاو شد و گفت: در سیاره دیگری است؟

- بله.

- در آن سیاره شکارچی هم هست؟

- نه.

- چه خوب!... مرغ چطور؟

- نه.

روباه آهی کشید و گفت: حیف که هیچ چیز بی عیب نیست. آنگاه روباه به فکر قبلی خود بازگشت و گفت:

- زندگی من یکنواخت است. من مرغها را

شکار می کنم و آدمها مرا. تمام مرغها به هم شبیهند و تمام آدمها با هم یکسان. به همین جهت در اینجا اوقات به کسالت می گذرد. ولی تو اگر مرا اهلی کنی زندگی من همچون خورشید روشن خواهد شد. من با صدای پایت آشنا خواهم شد که با صدای پاهای دیگر فرق خواهد داشت. صدای پاهای دیگر مرا به سوراخ فرو خواهد برد ولی صدای پای تو همچون نغمه

موسیقی مرا از لانه بیرون خواهد کشید. به علاوه، خوب نگاه کن! آن گندم زارها را در آن پائین می بینی؟ من نان نمی خورم و گندم در نظرم چیز بی فایده ای است. گندم زارها مرا به یاد هیچ چیز نمی اندازند و این جای تأسف است! اما تو موهای طلائی داری و چقدر خوب خواهد شد آن گاه که مرا اهلی کرده باشی! چون موهای تو طلائی است و گندم که به رنگ طلا است مرا به یاد تو خواهد انداخت. آن وقت من صدای وزیدن باد را در گندم زار دوست خواهم داشت.

روباه ساکت شد و مدت زیادی به شازده کوچولو نگاه کرد آخر گفت:

- خواهش می کنم مرا اهلی کن!

شازده کوچولو در جواب گفت: خیلی دلم می خواهد ولی زیاد وقت ندارم. من باید دوستانی پیدا کنم و خیلی چیزها هست که باید آن ها را بشناسم.

روباه گفت: هیچ چیزی را تا اهلی نکنند نمی توان شناخت. آدمها دیگر وقت شناختن هیچ چیز را ندارند. آنها چیزهای پیش ساخته از دکان



هیجانزده خواهم شد و آن وقت به ارزش خوشبختی پی خواهم برد. ولی اگر در وقت نامعلومی بیائی دل مشتاق من نمی‌داند کی خود را برای استقبال تو بیاراید... آخر در هر چیز باید آئین و روشی باشد.

شازده کوچولو پرسید: "آئین چیست؟  
روباہ گفت: آنهم چیزی است بسیار فراموش شده. چیزی است که باعث می‌شود روزی با روزهای دیگر و ساعتی با ساعت‌های دیگر فرق پیدا کند. مثلاً شکارچیان برای خود آئینی دارند، روزهای پنج‌شنبه با دختران ده می‌رقصند. پس پنج‌شنبه روز نازنینی است. من در آن روز تا پای تاکستان‌ها به گردش می‌روم. اگر شکارچیان هر وقت دلشان می‌خواست می‌رقصیدند روزها همه به هم شبیه می‌شدند و من دیگر تعطیل نمی‌داشتم.

بدینگونه شازده کوچولو روباه را اهلی کرد و همینکه ساعت وداع نزدیک شد روباه گفت:

می‌خرند. اما چون دگانی نیست که دوست بفروشد آدم‌ها بی‌دوست و آشنا مانده‌اند. تو اگر دوست می‌خواهی مرا اهلی کن!

شازده کوچولو پرسید: برای اینکار چه باید کرد؟

روباہ در جواب گفت: باید صبور بود. تو اول کمی دور از من به این شکل لای علف‌ها می‌نشینی. من از گوشه چشم به تو نگاه خواهم کرد و تو هیچ حرف نخواهی زد. زبان سرچشمه، سوء تفاهم‌ها است. ولی تو هر روز می‌توانی قدری جلوتر بنشینی.

فردا شازده کوچولو باز آمد.

روباہ گفت:

- بهتر بود به وقت دیروز می‌آمدی. تو اگر مثلاً هر روز ساعت چهار بعد از ظهر بیائی من از ساعت سه به بعد کم‌کم خوشحال خواهم شد و هرچه بیشتر وقت بگذرد احساس خوشحالی من بیشتر خواهد بود. سر ساعت چهار نگران و

از ساعت سه به بعد کم‌کم خوشحال خواهم شد و هرچه بیشتر وقت بگذرد احساس خوشحالی من بیشتر خواهد بود.



- آه... من خواهم گریست.

شازده کوچولو گفت: گناه از خود تو است. من که بدی برای تو نمی خواستم. تو خودت خواستی که تو را اهلی کنم... روباه گفت: درست است. شازده کوچولو گفت: در این صورت باز گریه خواهی کرد؟ روباه گفت: البته.

شازده کوچولو گفت: پس این رام شدن هیچ سودی به حال تو نداشت.

روباه گفت: چرا، به سبب رنگ گندم زار که مرا به یاد تو می اندازد این دوستی به حال من سودمند خواهد بود. و کمی بعد به گفته، خود افزود: یک بار دیگر برو و گل های سرخ را تماشا کن. آن وقت خواهی فهمید که گل تو در دنیا یگانه است، بعد برگرد و با من وداع کن و من به رسم هدیه رازی را برای تو فاش خواهم کرد. شازده کوچولو رفت و باز به گل های سرخ نگاه کرد. و به آنها گفت:

- شما هیچ به گل من نمی مانید. شما هنوز چیزی نشده اید. چون کسی شما را اهلی نکرده است و شما نیز کسی را اهلی نکرده اید. شما مثل روزهای اول روباه من هستید. او آن وقت رویاهی بود مثل صدها هزار روباه دیگر. اما من او را با خود دوست کردم و او حالا در دنیا بی همتا است.

و گل های سرخ سخت رنجیدند.

شازده کوچولو باز گفت:

- شما زیبائید ولی دروستان خالی است. به خاطر شما نمی توان مرد. البته گل سرخ من در نظر یک رهگذر عادی به شما می ماند ولی او به

تنهایی از همه شما سر است چون من فقط به او آب داده ام. فقط او را در زیر حساب بلورین گذاشتم. فقط او را پشت تجیر از باد پناه داده ام، فقط کرم های او را کشته ام (بجز دو یا سه کرم که برای او پروانه شوند). چون فقط به شکوه و شکایت او، به خودستایی او، گاه نیز به سکوت او گوش داده ام، زیرا او گل سرخ من است.

آنگاه پیش روباه بازگشت و گفت:

- خداحافظ!...

روباه گفت: خداحافظ و اینک راز من که بسیار ساده است: بدان که جز با چشم دل نمی توان خوب دید. آنچه اصل است از دیده پنهان است...

شازده کوچولو برای اینکه به خاطر بسپارد، تکرار کرد:

- آنچه اصل است از دیده پنهان است.

- آنچه به گل تو این همه ارزش داده عمری است که تو به پای او صرف کرده ای.

شازده کوچولو برای اینکه به خاطر بسپارد تکرار کرد:

- عمری است که من به پای گل خود صرف کرده ام.

روباه گفت: آدم ها این حقیقت را فراموش کرده اند ولی تو نباید فراموش کنی. تو هرچه را اهلی کنی همیشه مسئول او خواهی بود. تو مسئول گل محبوب خود هستی...

شازده کوچولو برای آنکه به خاطر بسپارد تکرار کرد:

- من مسئول گل محبوب خود هستم.

پایان

# دانشنامه ایران

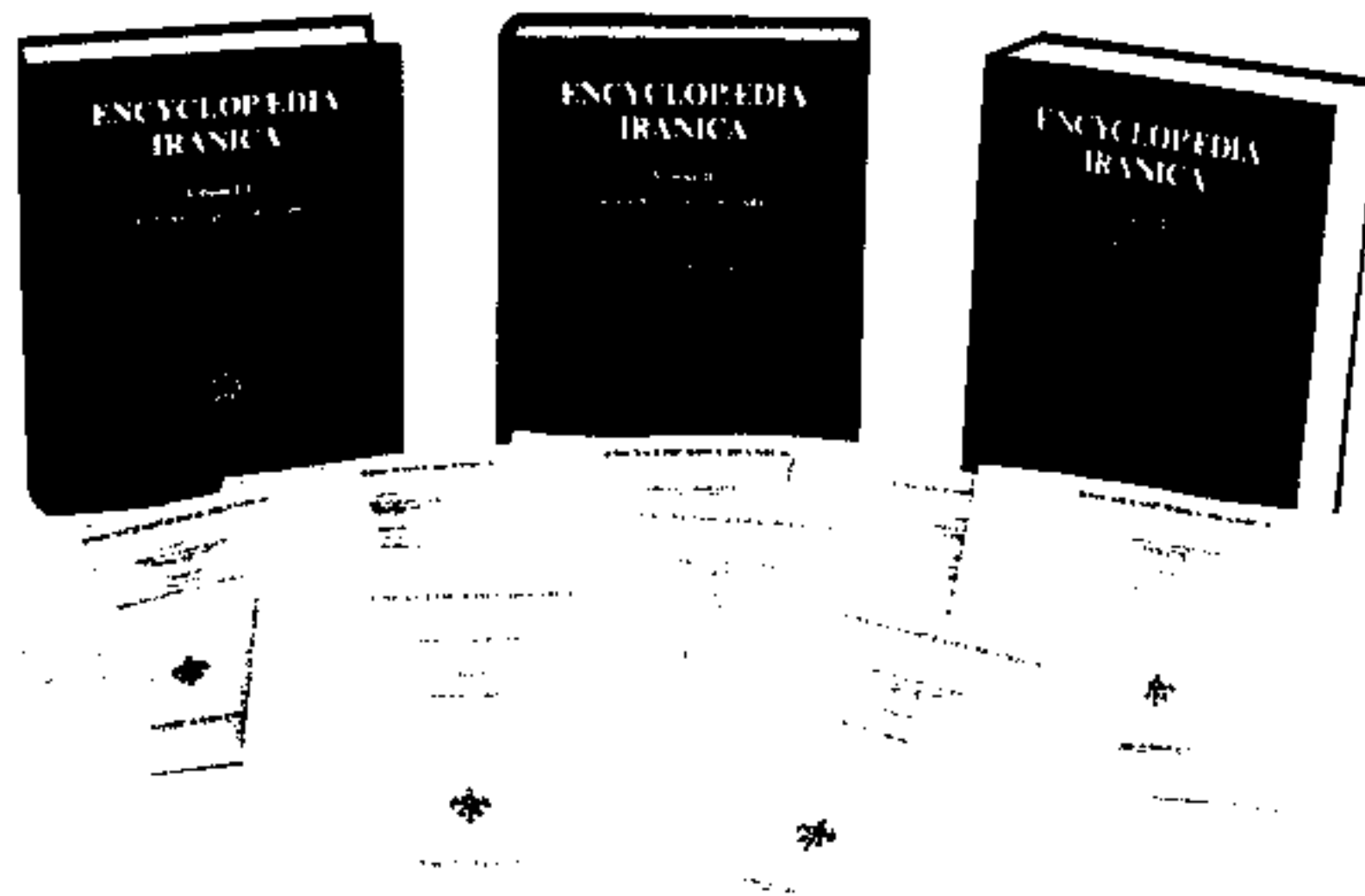
شناسنامه ملی و سند افتخارآمیز فرهنگ و هنر ایران

بهمن نیک اندیش

نگارش دائرةالمعارفهای تخصصی در زمینههای مختلف احساس شد. یعنی نه تنها در علوم طبیعی و ریاضی و غیره دائرةالمعارف تدوین گشت بلکه در علوم انسانی مثل مسائل مربوط به فرق و ادیان، زبان‌شناسی و ققه اللغه، ادبیات و غیره چنین مجموعه‌هایی نشر شد. مثل دائرةالمعارف اسلام که حاصل چند قرن تحقیق و تتبع پژوهشگران غربی در رشته‌های گوناگون معارف اسلامی است و نخستین بار در سال‌های ۲۸-۱۹۳۱ نشر یافت و اینک طبع دوم آن در دست انتشار است.

کشور ایران با بیش از ۲۵۰۰ سال تاریخ، با فرهنگها، اقوام، زبان‌ها و لهجه‌ها، با ادیانی که از آن ظهور نموده، بزرگان علم و ادبی که از آن برخاسته‌اند، سلسله‌های تاریخی که در آن پیدا شده و نابود گشته‌اند، هنرهای گونه‌گون و سحرآفرین آن از قالی‌بافی و مینیاتور و معماری و غیره، غذاهای متنوع، آداب و رسوم عامیانه و ده‌ها موضوع و مطلب دیگر اقیانوس بیکرانی است از مواد و مطالبی که می‌تواند در یک دانشنامه جا گیرد. توجه به همین مسأله بود که استاد یارشاطر را به این کار خطیر و سترگ واداشت. یعنی ایجاد مجموعه‌ای که هرکس هرچه درباره ایران می‌خواهد بداند در آن پیدا کند. بدین ترتیب اگر کسی بخواهد از صنعت فرش و قالی‌بافی بداند، از قهوه‌خانه‌های ایران و کیفیت

هرگاه کسی از شما بپرسد از نظر تاریخ و فرهنگ ایران گرانبهاترین و مهم‌ترین کتابی که تاکنون منتشر شده کدامست پاسخ شما چه خواهد بود؟ در پاسخ این سؤال بسیاری بدون لحظه‌ای تردید شاهنامه، فردوسی را نام خواهند برد، و اگر پرسیده شود پس از شاهنامه چه کتابی را می‌توان نام برد پاسخ دانشنامه، ایران و یا دائرةالمعارف ایرانیکا Encyclopaedia Iranica است که به همت استاد احسان یارشاطر ۷ مجلد آن تاکنون منتشر شده است. دائرةالمعارف، که در بیشتر زبان‌های فرنگی انسیکلوپدی (از ریشه یونانی به معنی دانش و تعلیمی فراگیر و همه جانبه) نامیده می‌شود کتاب مرجع است و هدف آن است که به خواننده که مایل به دانستن موضوع خاصی است اطلاعاتی صحیح و جامع و علمی و اساسی در آن زمینه بدهد و نیز اسامی کتب و مقالاتی را که در آن موضوع هست برای مطالعات بعدی در دسترس او بگذارد. از قرن ۱۷ و ۱۸ که نخستین دائرةالمعارفها نشر شد، اساس کار بر جمع‌آوری همه دانستنی‌ها و دانش بشری بر حسب حروف الفباء بود. صورت تکامل یافته، چنین مجموعه‌هایی را امروزه در انسیکلوپدی بریتانیکا و انسیکلوپدی امریکانا می‌بینیم. اما بتدریج که علوم وسعت و گسترش یافت و دانش بشری مرزهای تازه‌ای پیدا کرد لزوم



و یکدستی مقالات، این دانشنامه نمونه‌ای ممتاز بشمار می‌رود. ده‌ها مقاله در جرید فارسی‌زبان برومیزی و یا مجلات علمی ایران‌شناسی که در معرفی و تمجید از این کار عظیم علمی نشر شده نشان کوچکی از بزرگی و عظمت آن است. در یکی از همین مقالات بود که استاد محمد جعفر محبوب (که متأسفانه اخیراً فوت شد) این دانشنامه را پس از شاهنامه، فردوسی بزرگترین سند ملی و فرهنگی ایران زمین دانست.

در میان دائرة المعارف‌هایی که تاکنون نشر شده و مقالاتی درباره دیانت بهائی دارند، این دانشنامه بدون تردید دارای بزرگترین مجموعه مقالات در مورد امر مبارک می‌باشد که بیشتر در مجلدات مربوط به حروف آ و ب، B & A آمده است. شرح احوال مفصل جناب شیخ احمد احسائی و تعالیم او، و نیز شرح حیات و آثار حضرت ربّ اعلی، حضرت بهاء‌الله (در ۷ صفحه)، حضرت عبدالبهاء و نیز برخی از رجال امر (مثل حاجی امین و حاجی ابوالحسن اردکانی) هر کدام در جای خود درج گردیده. در ذیل کلمه، بهائی دوازده مقاله به این شرح آمده است: دیانت بهائی، تقویم و ضیافات بهائی، بقیه در ص ۲۸

آن در زمان صفویه آگاهی حاصل کند، از نخستین ترجمه، انجیل به زبان فارسی و تاریخچه، آن آگاه شود، بخواهد بداند چند نوع بازی کودکانه در ایران هست و ترتیب آن چیست، شرح احوال فلان مستشرق ایران‌شناس را جویا شود، خواهان تاریخچه شهر اردبیل و یا معماری طاق کسری یا موسیقی آذربایجان باشد... و هزارها موضوع نظیر آن، گزیری جز رجوع به چنین مجموعه، بی‌نظیر و گرانبها ندارد. دیگر شرح احوال بزرگان و سلسله‌ها و پادشاهان و جغرافی شهرها که بجای خود.

دانشنامه ایران در حدود هیجده سال پیش در دانشگاه کلمبیای نیویورک آغاز به کار کرد. این مجموعه به زبان انگلیسی نشر می‌شود و صدها استادان رشته‌های گوناگون علوم بشری - از ایران‌شناس و غیر ایران‌شناس - یا به عنوان مشاور و یا به عنوان نویسنده با آن همکاری می‌کنند. از این مجموعه تاکنون ۷ مجلد که تا پایان حرف D را شامل است منتشر شده و با توجه به حجم هر مجلد و وسعت کار انتظار می‌رود تعداد مجلدات آن به سی برسد. از لحاظ دقت علمی و ظرافت کار و پاکیزگی

# آشنائی با هنرمندان جامعه

نقاشی‌های نسرين شيخ الاسلامی (گایرو)

می‌ریخت موضوع نقاشی و تعالیم بهائی را در مورد وحدت عالم انسانی، و لزوم کمک به پناهندگان بوسنی با التهاب فراوان برای مدیر روزنامه شرح دادم. نمی‌دانم چه شد که بر خلاف انتظار من موافقت کرد آن نقاشی را در اولین شماره، روزنامه چاپ کند. مطمئناً به خاطر معرفی يك اثر هنری نبود. چاپ این نقاشی مرا به کشیدن تابلوهای دیگری تشویق کرد. در همان زمان کنفرانس سران کشورهای جهان در کپنهاگ تشکیل می‌شد و من با زحمت زیاد توانستم موافقت مسئولین غرفه صلیب سرخ را در دهکده جهانی که محل تشکیل جلسات سازمان‌های غیر دولتی NGO بود برای آنکه در آنجا نقاشی کنم بگیرم. در آنجا در ضمن نقاشی فرصتی یافتم که با صدها نفر که رد شده و با کنجکاوی به کار من نگاه می‌کردند درباره اهداف امر حضرت بهاء‌الله و برادری و وحدت عالم انسانی صحبت کنم...»

نسرين شيخ الاسلامی (گایرو) از هر فرصتی برای ارائه کارهای خود و نشر پیام الهی استفاده می‌کند. تابلوئی که در پشت جلد این شماره چاپ شده به قول روزنامه Venstrebladet از معدود تابلوهای نقاشی است که در ترسیم و تکمیلش صدها نفر شرکت داشته‌اند. کشیدن این تابلو را خانم نسرين در زمینه یکی از سالگردهای شهر، در طالار ورودی شهرداری آغاز کرد و آن را به همان مناسبت به شهر خود هدیه نمود. نام تابلو "شهروندان يك جهان" است.

«دو سال پیش شبی برنامه‌ای جانخراش از تلویزیون دانمارک دیدم که درباره مشتی پناهنده در مانده از بوسنی (یوگوسلاوی سابق) بود. مردمی رانده شده از خانه و کاشانه که به کشورهای اروپائی رو آورده بودند و اینک گروه‌هایی در این کشورها با پذیرفتن آن‌ها مخالفت می‌کردند. آن شب از ناراحتی خواب به چشمانم نیامد. نیمه شب برخاستم و به درگاه حضرت بهاء‌الله رو آوردم و از صمیم دل از ساحتش خواستم که مرا کمک کند تا به یاری این مردم بشتابم و نظر دانمارکی‌ها را به آنان و سایر پناهندگان مساعد سازم. صبح روز بعد بدون آنکه بدانم چه می‌کنم به شرکتی که وسائل نقاشی می‌فروخت رفتم و مقداری کاغذ و رنگ و بوم نقاشی خریدم...»

نسرين شيخ الاسلامی (گایرو) که قریب بیست و پنج سال پیش به دانمارک مهاجرت کرده و مدتی نیز با همسر و دو فرزندش مهاجر جزیره گرین‌لند بوده است ادامه می‌دهد:

«در دبستان گاهی نقاشی می‌کردم ولی از آن زمان به بعد هرگز نه نقاشی کرده بودم و نه تعلیم رسم و نقاشی گرفته بودم. روز اول با الهام از بیانات حضرت عبدالجہاء يك گل سیاه رنگ کشیدم که دورش گل‌های رنگارنگ دیگری بود، به نشان وحدت نژادها. بعد از ظهر آن نقاشی را در لفاف پلاستیکی پیچیدم و زیر ریزش شدید باران با دوچرخه به روزنامه شهرمان هلبک (Holbaek) رفتم. در حالی که آب از موهایم



به کنفرانس بانوان در پکن برد و تلویزیون آن شهر رپرتاژی از آن تابلو و بانوانی که بر روی آن نقطه می‌گذارند تهیه و پخش کرد. قرار است این تابلو به چندین شهر دیگر در دانمارک و در انگلیس و سوئد و آلمان که با شهر هلبک خواهرخوانده هستند برده شود.

در ماه مه امسال نمایشگاه دیگری از این بانوی هنرمند در دانمارک افتتاح خواهد گردید. نسرین نشان داد که هرکس قلباً اراده کند بخوبی می‌تواند قدمی در راه خدمت به امر بردارد. موفقیت روزافزون او را آرزومندیم.

دستهائی که نمودار نژادهای گوناگون هستند جهان را نگاه داشته‌اند. بر روی قاره‌ها و کشورها به دعوت خانم شیخ الاسلامی، مردم عادی و رهگذران و بینندگان هر يك نقطه‌ای با رنگ قرمز یا آبی و غیره می‌گذارند، هر نقطه به نشان يك شهروند. به این کیفیت هزاران نفر همبستگی و پیوستگی خود را به عقیده وحدت عالم انسانی با گذاردن نقطه‌ای کوچک، ابراز داشته‌اند. افراد برجسته‌ای از جمله چندین شهردار و نیز وزیر فرهنگ دانمارک در این امر شرکت جستند. خانم نسرین شیخ‌الاسلامی این تابلو را با خود

### دانشنامه ایران

بقیه از ص ۳۶

جدائی دیانت بهائی از بابی، جامعه‌های بهائی، جامعه بهائی ایران، جامعه بهائی عشق آباد، تزییقات بر علیه بهائیان، مقامات مقدسه بهائی، مشرق‌الاذکارهای بهائی، مدارس بهائی، کانونشن‌های سالیانه بهائی و ادبیات و آثار بهائی. برخی از این مقالات به قلم دانشمندان و محققین بهائی - از ایرانی و فرنگی است. باید به این نکته توجه نمود که این مقالات به قصد تبلیغ یا علیه امر نگاشته نشده بلکه بمانند هر

دانشنامه علمی مطالبی که به نظر نویسنده آمده عرضه گردیده و قضاوت آن بر عهده خواننده گذارده شده است. اما جای بسیار خوشوقتی است که چنین مجموعه گرانبهای که اینک در بسیاری از کتابخانه‌ها و مجامع علمی راه یافته و به عنوان مرجع موثقی بکار می‌رود، مقام و پایگاه امر بهائی را که از ایران برخاسته دریافته و صفحات متعددی بدون حب و بغض بدان اختصاص داده است.

محل فروش انتشارات مزدا در امریکا تلفن ۷۵۱۵۲۵۲-۷۱۴-۱ می‌باشد.

## نامه‌های خوانندگان

قلم اعلیٰ و مرکز میثاق و حضرت ولی امرالله را تلاوت نمایند و بفهمند و بر روحانیت خود بیفزایند یا خیر؟ اگر صرف نظر از تحصیل لسان عربی و مطالعه و درک کلیه آثار مبارکه فقط این هدف نیز هنوز مورد نظر ما باشد و آن اندازه با زبان فارسی آشنا باشیم که مناجات‌های فارسی را تلاوت کنیم و بفهمیم، خواهیم توانست متن پیام‌های فارسی معهد اعلیٰ و اخبار و نشریات فارسی امری را نیز بخوانیم و بفهمیم و نباید نگران دوری جستن از کلمات باشیم که در اصل از زبان عربی وارد زبان فارسی شده است و جامعه فارسی‌زبان بهائی را وادار به فرا گرفتن دو نوع نثر مختلف امری نمائیم.»

\* آقای دکتر ذبیح‌الله عزیزی ضمن ارسال اطلاعاتی درباره آقای عبدالحسین وجدانی نویسنده داستان دیوار کوتاه (شماره ژانویه ۱۹۹۶ پیام بهائی) شرحی نیز درباره نظم و ترتیب مدرسه تربیت نوشته و واقعه زیر را از خاطرات خود نقل کرده‌اند:

«از طرف هیئت مدیره بیمارستان میثاقیه برای معرفی بهیاران فارغ التحصیل و دیپلمه آموزشگاه بهیاری میثاقیه به ملاقات رئیس بهداری ژاندارمری رفته بودم. در اطاق ایشان جمعی بودند از جمله تیمسار سپهد شفق رئیس بهداری ژاندارمری که شرح مبسوطی از نظم و ترتیب و کار و عمل و نجابت بهیاران آموزشگاه بهیاری میثاقیه برای حاضرین می‌گفت. تیمسار سپهد شفق نیز از مدرسه تربیت و نظم و ترتیب آن داد سخن داد و در آخر افزود که

\* آقای نصرت الله ثابت در نامه مورخ ۹۶/۳/۲۳ خود نوشته‌اند که در حدود هفتاد سال پیش در چغاد آباده بنائی ساخته شد که ابتداء به مشرق الاذکار معروف بود و بعد حظیره القدس احبای آن محل شد و بالنهايه توسط اغیار ویران گردید. زمین بنای مذکور را مرحوم مرتضیٰ خضرائی اهداء کرده بودند. جناب ابوالقاسم افغان توضیحاً فرموده‌اند: «اولین محلی که در ایران به نام مشرق الاذکار نامیده شد بیت خال اعظم بود، به استناد لوحی از حضرت عبدالبهاء که در آن فرموده‌اند: «در خصوص خانه که لانه و آشیانه حضرت الفرع المقدس الشهید خال جلیل جناب آقا سید علی روحی له الفداء مرقوم نموده بودید... به تمام همت و رغبت و اهمیت بکوش تا آن بیت معمور را از دست اغیار درآری و مشرق الاذکار ابرار نمائی...» طبق گفته جناب افغان این دستور مبارک اجراء شد.

\* آقای دکتر ایرج ایمن در نامه مورخ ۹۶/۲/۲۹ خود می‌نویسند: «مطالعه مقالات مستدل و شیوا و مؤثری که به قلم دانشمند ارجمند جناب هوشمند فتح اعظم در شمارهای اخیر مجله پیام بهائی درباره شیوه مطلوب در به کار بردن نثر فارسی در نوشته‌های امری درج شده بود سبب سرور و امتنان موفور گردید. علاوه بر نکات بسیار مفید و مهم و تذکرات لازمی که در مقالات مزبور مندرج است باید این سؤال را با دوستان ایرانی و خوانندگان عزیز مجله مطرح نمود که آیا ما و نسل‌های آینده ما باید مناجات‌های فارسی منزله از

بیب در  
ظهران  
عه کرد  
ریکی و  
همواره  
شا. در  
ق عرب  
بعد به  
و نیز  
به تبلیغ

ود را از  
خدمات  
بجه ۱۲  
بیماری  
عسروج

رضه‌ای  
سرور  
کردند

او نیز تحصیل کرده، مدرسه تربیت بوده است.»

\* آقای شهرام سلطانی تصویری خیالی از حضرت طاهره برای پیام بهائی فرستاده‌اند که با امتنان به نظر خوانندگان عزیز می‌رسانیم.

\* در سال ۱۰۳ بدیع یعنی چهل سال قبل آلبومی به مناسبت جشن پنجاهمین سال تأسیس محفل روحانی بهائیان طهران نشر شد که آقای احسان‌الله نطقی نسخه‌ای از آن را برای استفاده پیام بهائی مرحمت فرموده‌اند. این آلبوم حاوی عکس‌های تاریخی بسیار ذی‌قیمتی است اما چاپ مجدد آنها با کیفیت خوب دشوار است. از عکس‌های دیدنی این مجموعه عکس کلاس درس تبلیغ حضرت صدرالصدور در سال ۱۳۲۴ هـ. ق.، اولین محفل روحانی بهائیان طهران در سال ۱۳۱۵ هـ. ق.، اولین انجمن شور روحانی مرکزی بهائیان ایران در سال ۱۳۰۶ هـ. ش.، عکس وکلای منتخبه برای تشکیل اولین محفل روحانی ملی ایران (سنه ۹۱ بدیع) و چند عکس دیگر است. آلبوم را با امتنان مسترد می‌داریم.

\* آقای جلال حسینی‌نژاد از کلاهیپور هندوستان اشعاری نو همراه با نامه مورخ ۹۶/۳/۱۰ خویش فرستاده‌اند که عنوانش تبلیغ است و تشویق به نشر کلمه حق. بمنون ایشان هستیم.

\* جناب نعمت‌الله مختارزاده (آلمان) طی نامه مورخ ۹۶/۳/۱ خیر داده‌اند که در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۹۵ اولین گردهمایی احبای افغانی و ایرانی با حضور جناب هادی رحمانی در شهر فرانکفورت برگزار شد. جناب مختارزاده خود افغانی هستند و اشعار زیر اثر طبع ایشان است که به نظر دیگر خوانندگان این مجله می‌رسد:



بهار رسید

مژده ای دوستان بهار رسید

مطرب و ساقی و نگار رسید

لاله و سرو و سوسن و سنبل

شمع و پروانه و هزار رسید

سال نو روز نو مبارک باد

موسم عشق و وصل یار رسید

من کجا عشق و وصل یار کجا

فضل و تأیید کردگار رسید

چون دمد روح تازه عشق بهاء

نخل امید من به بار رسید

\* آقای عباس بیضائی که لطف خاصی به پیام بهائی دارند

در غزلی ضمن اشاره به محتویات مجله، توصیه‌ای به دوستان

عزیز کرده‌اند:

بیضائی از علاقه مفراط به اشتراك

گوید به هر حییب که دارد رضایتی

ای هموطن تو مشترك این مجله شو

داری اگر علاقه و ذوق و فراستی

\* آقای

۹۶/۳/۱۵

یکی از ص

شود. شای

- پز

سودمند با

\* خو

بیاناتی از

احباء از ن

داشته‌اند.

\* آقای

محبت بس

اینکه این

ترانه‌ای را

همراه با

سرودی که

از شما از

نور گرفت

عاشقان. ک

\* آقا

ارجمندشاه

اکتبر

فرموده‌اند

می‌دهیم که

لوهی پیو

متصاعدین

\* اوی

به قلم جت

امیدواریم

فرمایند.

\* جناب

۹۶ خود

نوشتند

(فوریه، ۶

طاهره به ک

۱۳۴۳، ص



اطلاعیه، انجمن ادب و هنر (لندگ)

کاست ویدئوهائی که از هفتمین مجمع سالیانه انجمن ادب و هنر در لندگ "دوره نبیل اعظم" به همت و هزینه جناب بهروز صابری تهیه گردیده برای فروش و توزیع آماده است.

هزینه هر کاست ویدئو ۲۵ دلار امریکائی یا معادل آن به ارزهای دیگر است که کلاً به صندوق ابنیه، مجله، حول قوس کرمل تقدیم می‌گردد.

طالبین می‌توانند جهت سفارش و اطلاع از نحوه پرداخت بهای آنها به صندوق محفل ملی سویس با نشانی ذیل مکاتبه فرمایند:

Mr. Behrouz Saberi  
18, rue de la Poste  
L-7730 Colmar-Berg  
Luxemburg

پاره‌ای از برنامه‌های لندگ (سویس)

در فاصله ۲۴-۲۸ ماه مه سال جاری در مؤسسه فرهنگی بهائی لندگ در سویس مجمع موسیقی‌دانان دائر خواهد بود. از ۶ تا ۹ ژوئن کنفرانسی درباره زنان و رفاه عالم بشریت برپا خواهد گردید. برنامه ۲۰-۲۳ ژوئن مربوط به مسیحیت و امر بهائی است.

[کاظم رشتی] صعود به ملا اعلیٰ نمود [بود] « هیئت تحریریه پیام بهائی متوجه این اشتباه تاریخی بود ولی موردی نمی‌دید که درباره این موضوع به خانم تجدّد (نویسنده غیر بهائی) تذکری بدهد. در هر حال ممنون دقت آقای دکتر خاوری هستیم.

\* آقای تقی محمودی از آلمان در نامه مورخ ۱۵/۳/۹۶ خود مرقوم داشته‌اند که خوب است در یکی از صفحات مجله مطالب پزشکی نیز نوشته شود. شاید جالب توجه و مفید باشد.

- پزشکان عالی مقام بهائی را به تحریر مقالات سودمند به همگان دعوت می‌کنیم.

\* خواننده وفادار ما ف. متحد از اسپانیا بیاناتی از حضرت ولی امرالله در مورد لزوم پشتیبانی احبّاء از نشریات امری و لزوم اشتراك آنها ارسال داشته‌اند. از لطف ایشان سپاسگزاریم.

\* آقای محمود دلجوی فرد از هلند پس از ابراز محبت بسیار به خادمان پیام بهائی و اظهار امید به اینکه این مجله از ماهانه به هفتگی مبدّل گردد ترانه‌ای را که خود سرودهاوند و در مجالس احبّاء همراه با ارگ اجرا می‌کنند به این مجله فرستاده‌اند. سرودی که با این مصراع‌ها آغاز می‌شود: باز عشق- از شما از شما شور گرفت، خورشید- از جمال شما نور گرفت، با دست مهربون، مهربون شما، محفل عاشقان، گرمی از هور گرفت... الی آخر.

\* آقای امیر هوشنگ بدیعیان شرح حال پدر ارجمندشان مرحوم عبدالرحیم بدیعیان را که در ۱۴ اکتبر ۱۹۹۴ در آلمان صعود کرده‌اند ارسال فرموده‌اند. ضمن تقدیم مراتب تسلیت، توجه می‌دهیم که صفحه مخصوص نفوسی که به ملکوت اوهبی پیوسته‌اند به علت تراکم مطالب ناچار به متعاضدین یک سال آخرین محدود می‌شود.

\* اولین پاسخ مسابقه شماره ۱۹۵ پیام بهائی به قلم جناب مبین زاهدی از نیوزیلند رسیده است. امیدواریم سایر علاقمندان هم به ایشان تاسی فرمایند.

\* جناب گیو خاوری در نامه مورخ نهم مارچ ۹۶ خود یادآور شده‌اند که خانم تجدّد در کتابی که نوشته‌اند و موضوع مقاله، مندرج در شماره ۱۹۵ (فوریه ۹۶) بوده متذکر نبوده‌اند که وقتی جناب طاهره به کریلا رسید به شهادت تذکرة الوفاء (طبع ۱۲۴۳، ص ۲۹۴) «به ده روز پیش، حضرت سید



دکتر رسید  
بزر رسید  
بزر رسید  
دکتر رسید  
بزر رسید  
بزر رسید  
رضایتی  
و فراستی

# اخبار و بشارات جهان بهائی

## ترجمه و تنظیم فؤاد روستائی

نیجر : پخش جشن نوروز و

برنامه بهائی از تلویزیون

در زمینه نوروز، بهائیان نیامی پایتخت نیجر محل مناسب و بزرگی که مشرف به رود نیجر بود اجاره کرده و جشن مفصلی برپا داشتند که قریب پانصد تن بهائی و غیر بهائی در آن حضور یافتند. محفل ملی از اداره رادیو تلویزیون دعوت نموده بود که در صورت تمایل از این مراسم رپرتاژ تهیه نمایند. گروهی از هنرمندان بهائی غرب افریقا که آن زمان در نیجر اقامت داشتند برنامه تأتری به مدت یکساعت و نیم اجرا نمودند. این تأثر که بر مبنای فرهنگ افریقای قبل از استعمار تهیه شده بود و رابطه آن را با مبادی دیانت بهائی و نزدیک بودن دو فرهنگ دنیائی بهائی و افریقائی نشان می داد بسیار مورد توجه حاضران قرار گرفت. روز بعد در ساعت اخبار گزارش این مراسم از تلویزیون پخش شد و نیز مصاحبهای به مدت پانزده دقیقه با رئیس محفل ملی که از احباء بومی نیجر بوده و طبیب و استاد دانشگاه است به عمل آمد.

بوتسوانا : پیوستن چهل نفر به جامعه بهائی  
گزارش محفل روحانی محلی شهر تلوک ونگ Telokweng حاکی از آنست که از نهم تا هفدهم ژانویه یک برنامه تبلیغی در این شهر به

اجرا گذارده شد که تقریباً تمامی احبای الهی که از پنج سال بیشتر داشتند به گونه‌ای در آن سهیم بودند. در این شهر کوچک طی هشت روز برنامه تبلیغی همه روزه پس از شرکت در مراسم دعای مشرق الاذکار، احباء در گروههای کوچک راهی دهکدهها و شهرکهای اطراف می شدند. هر یک از این روزهای فراموش نشدنی سرشار از ماجراها و داستانهای شگفتانگیز در موفقیت در امر تبلیغ بود که از آن جمله می توان به ایمان دو نفر با جزوه تبلیغی که از یک نوجوان ۱۱ ساله گرفتند اشاره نمود. در پایان این برنامه چهل نفر به جامعه بهائی پیوستند و محفل روحانی محلی شهر تلوک ونگ بلافاصله به اجرای برنامههای تزیید معلومات برای نوآیینان پرداخت. بهائیان این شهر تصمیم گرفتند که هر یکشنبه پس از برگزاری مشرق الاذکار و مشورت با یکدیگر برای تبلیغ راهی دهکدههای اطراف گردند.

جزایر قناری : حضور جامعه بهائی در

کنفرانس حقوق بشر

جامعه بهائی جزایر قناری (اسپانیا) از معدود سازمانهای غیر دولتی است که در یک کنفرانس مربوط به حقوق بشر که نمایندگان از سه قاره افریقا، اروپا و امریکا حضور داشتند

بخش‌هایی از کلمات مکتونه بود در کنار چند نقاشی آبرنگ از رویدادهای تاریخ بهائی به نمایش گذاشت. روز بیستم ژانویه يك میهمانی رسمی با حضور صد تن از اساتید دانشگاه، هنرمندان، حقوق‌دانان و پزشکان شهر در ارتباط با این نمایشگاه برپا شد که در رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های رومانی و مجار زبان شهر تارگوس-مورس بازتابی گسترده داشت و به انتشار مطالبی در مورد تاریخ و اصول دیانت بهائی منجر گردید.

پیام بهائی: از آقای اردشیر وحیدی دعوت می‌کنیم برای معرفی و درج آثار خطاطی و هنریشان در این مجله لطفاً با ما تماس بگیرند.

هند: دیدار بیش از يك میلیون تن از مشرق الاذکار

دفتر ام‌المعابد قاره آسیا در دهلی نو با کمال مسرت گزارش می‌دهد که در خلال ماه‌های اکتبر تا دسامبر سال گذشته این معبد مورد بازدید بیش از يك میلیون نفر قرار گرفته است. وزیر صنایع تایلند، وزیر کشور رومانی، وزیر فرهنگ و آموزش و پرورش مجارستان، سفرای هند در مکزیك و اوکراین و عدّه دیگری از بلندپایگان هند و سایر کشورها از طریق دیدار مشرق‌الاذکار با امر مبارک آشنائی حاصل کرده‌اند.

جمهوری بلاروس (روسیه سفید): نخستین مدرسه زمستانی

نخستین مدرسه زمستانی بهائیان بلاروس با حضور احبای این کشور و چند نفر از بهائیان اوکراین، روسیه و جمهوریهای بالتیک در هفته دوم ماه فوریه در يك ناحیه زیبای جنگلی در

شرکت نمود. بهائیان يك غرفه اطلاعاتی در طول کنفرانس دایر کرده بودند که جزوات گوناگون از جمله بیانیهای بیت عدل اعظم را تحت عنوان "نیکبختی نوع بشر"، "شهروند جهانی" و بالاخره بیانیه "نقطه عطف کلیه ملل" را بین نمایندگان و خبرنگاران توزیع می‌نمودند

کنفرانس منطقه، پاسیفیک

بر طبق گزارش آقای فاران رحمانیان (نیوزیلند) از ۱۰ تا ۱۴ ژانویه کنفرانس بهائی مربوط به کشورهای ساحل اقیانوس پاسیفیک با نمایندگان ۲۷ کشور و حضور بیش از ۱۵۰۰ بزرگسال و ۱۰۰ کودک (در برنامه مخصوص کودکان) در شهر اوکلند نیوزیلند برگزار شد. کنفرانس با مراسم خوش‌آمد به رسم محلی مائوری آغاز شد و سپس پیام فرماندار نیوزیلند قرائت گردید. يك نماینده مجلس و نمایندگان از انجمن شهر اوکلند نیز در این کنفرانس شرکت داشتند.

از برنامه‌های دیگر اجرای موسیقی کر به رهبری تام پرایس و گروه کر مشرق‌الاذکار ساموا بود که فضای روحانی زیبایی در جلسات بوجود آورد. مراسم این کنفرانس بطور وسیع در تلویزیون و جراید شهر اوکلند انعکاس یافت.

رومانی: برگزاری نمایشگاه خطاطی يك هنرمند بهائی

انجمن هنرمندان شهر تارگوس مورس Tar-gus-Mures در رومانی از شانزدهم تا سی ام ژانویه سال جاری به برگزاری نمایشگاهی از آثار اردشیر وحیدی خطاط بهائی مبادرت کرد. اردشیر وحیدی در این نمایشگاه چهل و پنج اثر از خوشنویسی‌های خود را که برگزیده

دهکده دیدن کرده و ضمن پخش نسخ پیام صلح ساحت رفیع بیت عدل اعظم الهی در میان معتمدان و بلندپایگان این شهرها، به ایراد سخنرانی‌هایی در مراکز فرهنگی، باشگاههای هنری و سازمان‌های بانوان اقدام کردند و پیام جانبخش حضرت بهاءالله جل اسمه الاعلی را به گوش مشتاقان آن رساندند. بر اثر این فعالیت تبلیغی قریب به هفتصد تن از ساکنان این مناطق (دقیقاً ۶۹۱ نفر) به دیانت بهائی ایمان آوردند و پنج محفل روحانی محلی جدید به شمار محافل روحانی محلی هند افزوده شد.

از سوی دیگر در يك برنامه، تبلیغی در ماه ژانویه، سال جاری که در بیش از چهل دهکده در ایالت راجستان بموقع اجرا در آمد یکصد و پنجاه و هفت تن به جامعه بهائیان هند پیوستند.

قبرس: شرکت بهائیان شمال و جنوب در يك مدرسه زمستانه

در حدود شصت تن از احبای شمال و جنوب این کشور که بخاطر اختلاف بین ترکیه و یونان سالهاست از هم جدا هستند در روزهای دهم و یازدهم فوریه در محیطی سرشار از محبت و روحانیت در يك مدرسه زمستانه شرکت کردند. دکتر الحان سزگین عضو هیأت مشاورین قاره‌ای و سرکار خانم عالیه باقی از اعضاء هیأت معاونت از سخنرانان اصلی این مدرسه بودند. حقوق الله، نظم اداری جامعه بهائی، تعلیم و تربیت و روابط خانوادگی بهائی از جمله مسائل مورد بحث این مدرسه بود. حضور بهائیان شمال و جنوب در این مدرسه در حالی که آن جزیره سالهاست به دو منطقه جدا تقسیم شده حاکی از وحدت روحانی بهائیان است.

نزدیکی شهر مینسک پایتخت روسیه سفید تشکیل شد. عضو هیأت قاره‌ای مشاورین اروپا خانم لاریسا تسوتسکوا Larissa Tsutskova و تنی چند از اعضاء محفل ملی و هیأت معاونت در این مدرسه حضور داشتند. میثاق حضرت بهاءالله، مقام حضرت عبدالبهاء، تساوی حقوق زن و مرد، روابط خانوادگی و بالاخره دگرگونی روحانی از جمله مسائل مورد بحث در نخستین مدرسه زمستانه بهائیان روسیه سفید بود.

ایتالیا: برگزاری کنفرانس زنان

ار تاریخ اول تا چهارم فوریه هفتاد و سه تن از بانوان بهائی از بیست و شش کشور مختلف در مرکز مطالعات معارف بهائی ایتالیا در آکوتو در نزدیکی رم گرد هم آمدند. در این اجتماع که به ابتکار گروه کار زنان اروپا بر پا شد علاوه بر برگزاری سمینارهایی تحت عنوان "جرات عمل" "نیروی پویای نمونه بودن" و "تعطیلات آخر هفته نوجوانان" و بحثهای مشروحي درباره ارزش روحانی و نحوه کشف این ارزشها در وجود خویشتن، به تأسیس گروهی تحت عنوان "زنان در خدمت صلح" مبادرت شد که می‌توان آن را مهم‌ترین دستاورد گردهمایی در آکوتو بشمار آورد.

هند: اقبال بیش از هشتصد و پنجاه نفر

بیست تن از جوانان بهائی ایالت بهوبنسوار Bhubeneswar در تاریخ ۲۲ دسامبر در حظیره القدس این ایالت گرد آمده و پس از سه روز مطالعه آثار و الواح و تزئید معلومات به سه گروه تقسیم شده و برای تبلیغ امر مبارک راهی شهرهای مختلف ایالت بهوبنسوار گردیدند. این جوانان در طی دو هفته از بیش از چهل و دو

**پیام بهائی**

نشریه ماهانه محفل روحانی ملی  
فرانسه برای بهائیان

\*  
سال هجدهم، شماره پنجم  
شماره مسلسل ۱۹۸  
شهرالجمال - شهر العظمه ۱۵۲  
اردیبهشت - خرداد ۱۳۷۵

\*  
نشانی هیئت تحریریه برای ارسال مقالات و  
نامهها و پیشنهادات  
P.O. Box 106  
1211 Geneve 25, Switzerland

\*  
نشانی برای ارسال حق اشتراك، نامه‌های  
مربوط به امور اشتراك و تغییر نشانی

**Payám-i-Bahá'í**  
B.P. 9  
06240 Beausoleil  
FRANCE  
Fax: 33-93-784418

\*  
حق اشتراك سالیانه برای همه کشورها  
۲۵۰ فرانك فرانسه است. تقاضا دارد با  
حواله پستی یا با چك بانكي به فرانك  
فرانسه به نشانی بالا و یا توسط بانك به  
شماره حساب زیر حواله گردد.

**Payám-i-Bahá'í**  
No 30003/01500-00037261910-30  
Bank Société Générale  
8 Av. J. Medecin  
06000 Nice, France

كلیه اشتراكها در اول هر سال میلادی  
تجدید می‌گردد.

**Payám-i-Bahá'í**  
Publie par l'Assemblée spirituelle  
Nationale des Baha'is de France.  
45 Rue Péroglèse,  
75116 Paris, FRANCE

**آموختن زبان فارسی در لندک**

هم زمان با جلسات سالیانه انجمن ادب و هنر که  
امسال از ۱۲ تا ۱۸ اوت برگزار می‌شود کلاس‌های  
مخصوصی برای جوانان و نوجوانان بهائی جهت  
آموختن زبان فارسی از سطح الفباء تا آشنا ساختن  
آنان با ادبیات غنی فارسی تشکیل می‌گردد.  
جوانان از تخفیف مخصوص بهره‌مند بوده و حق  
نام‌نویسی نیز می‌پردازند. برای ثبت نام با  
مؤسسه لندک به نشانی زیر تماس بگیرید:

Landegg Academy  
CH 9405 Wienacht/AR  
Switzerland  
Tel: 41-71-891 91 13  
Fax: 41-71- 891 43 01

\*\*

**تقویم دیواری سال ۱۵۳ بدیع**

امسال نیز هنرمند ارجمند خانم پروین حاتم تقویم  
دیواری زیبایی با تابلوهای رنگی به سه زبان  
فارسی، فرانسه و انگلیسی منتشر ساخته است.  
نقاشی‌های آبرنگ از مناظر باغ‌های ارض اقدس که  
در کمال لطافت و ذوق کشیده شده زینتبخش  
صفحات این تقویم است. برای خرید با این نشانی  
مکاتبه فرمائید:

Mrs. P. Hatam  
Les Cahlet du lac  
73610 Aigvebelette FRANCE

\*\*

عکس روی جلد این شماره اثر عکاس هنرمند  
نروژی ینس فون کراگ Jens von Krogh است که  
مجموعه هنری جالبی از عکس‌های زیبای اماکن  
متبرکه بهائی و مشرق‌الاذکارها در اختیار دارد.  
دوستانی که مایل به خریداری این عکس‌ها هستند  
می‌توانند به نشانی زیر با نامبرده تماس بگیرند.

Jens von Krogh  
Skogbrennet 3H  
Oslo 0283 Norway.

